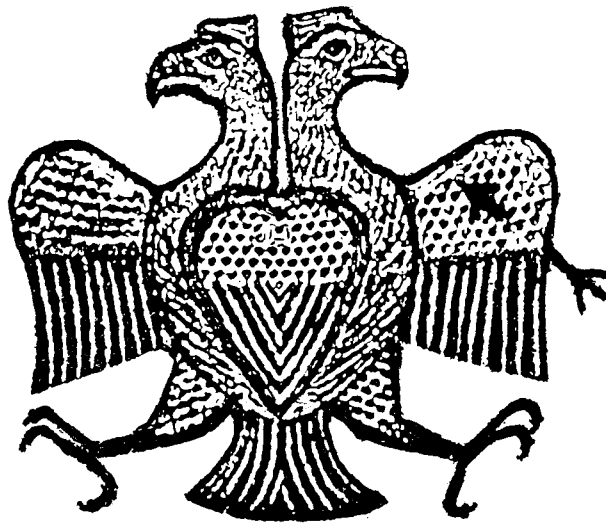


حاصل عمر پر از حسرت و دردم بند است
ثمر و عاقبت کرد و نکردم بند است
عمر و هستی همه دادم به ره آزادی
درد و افسوس که پایان نبردم بند است
آوانی از زندان انفرادی اوین ۱۳۶۰
دکتر منوچهر سلیمی

خروش شاهین ها

«بخشی از يك كتاب»



دکتر س. آله

شهریور ماه ۲۷۰۰ ایرانی

سپتامبر ۱۹۹۲ میلادی

این دفتر ارزشمند که یادگاری کرانیهها از جانباحتگان راه آزادی خانواده شاهین های سیاه و دیگر رزمندگان میهن پرست و آزاد یخواهی است که در شبانگاه سیام آذر ماه ۱۳۶۰ (شب یلدا) شب جشن و سرور ایرانیان از سوی آیت الله های شیعه مذهب سردمدار جمهوری خون و آتش اسلامی بسرکردگی سید خونخوار روح الله خمینی بچوخته آتش سپرده شده اند . به برادرزادگان ارجمند یکه، پدر و خواهرزادگان گرمی که، برادر و دیگر خانواده های میهن پرست یکه دلبندان خود را از دست داده اند پیشکش میکنم بر این امید که ملت کول خورده ایران از اسلام و سلطانی انتقام این خونها و هزاران خون بناحق ریخته شده دیگر را از شریعتمداران فریبکار بگیرد .

بخشهای دیگر کتاب خروش شاهینها عبارتند از :

- ۱ - پژوهش درباره دالفک این مرزوبوم دلاوران ناشناخته ایران و سرزمین گمشده در وندیداد .
 - ۲ - پژوهش درباره آماردها یا شهریاران گمنام ، تیره اصیل ایرانی که پیش از قوم آریا در کوهستانهای جنوب دریای مازندران میزیستماند و جنگیدن آنان با اسکندر گجستک و شامل بیست نقشه تاریخی از دوران مادها تا زمان حاضر باضافه تصویر مجسمهای سعالین از یک گاو نر هنر سه هزار سال پیش آنان .
 - ۳ - شرح زلزله جانگداز و ویرانگر ایران که زنجان و رودبار و دیلمستان را درهم کوبید با عکسها و اسناد .
- و مشروح تازش سلحانه آخوند ها به خانواده سلیمی ها در روستای کلنگش ، عارت و کشتار و شکنجه با عکسی رنگین از بخشی انتیکهای بینظیر عارت شده کلکسیون خانوادگی .

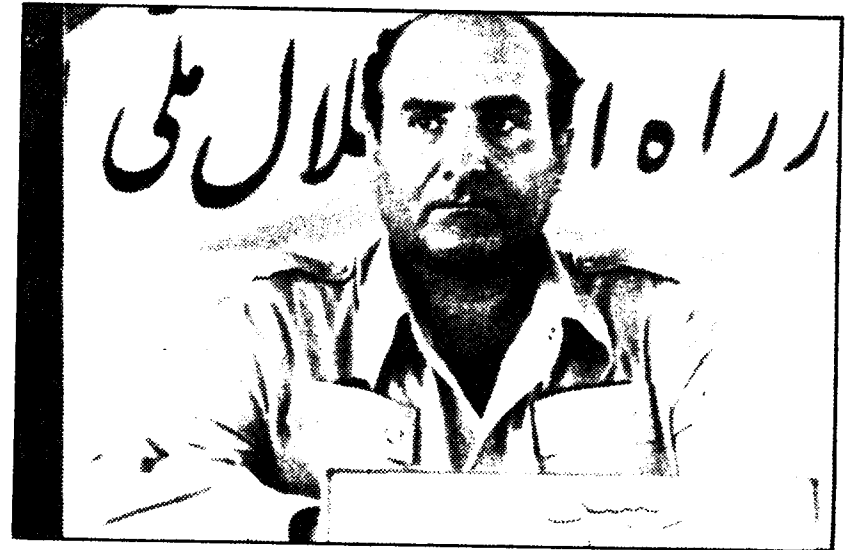
خروش شاهینها

بخشی از یک کتاب

آله دالفک

شهریورماه ۲۷۰۰ ایرانی

برابر با سپتامبر ۱۹۹۲ میلادی



پیش‌گفتاری کوچک درباره جان بازی بزرگ

آنچه که در این دفتر کوچک میخوانید چکیده‌ای از تراوش مغزو قلب مالامال از عشق به میهن، میهن پرستی بنا مدکتر منوچهر سلیمی کلنگشی میباشده که در یورش سال ۱۳۵۷ تا زای دگان جنایت پیشه اسلامی در ایران برهبری بیگانه شناخته شده‌ای بنا مسید روح‌الله خمینی الموسوی، دستگیر و در پای دیوار معروف به الله و اکبر زندان اوین تیرباران شده است.

در چگونگی دستگیری و محاکمه و زندان و تیرباران و پیشینه خانوادگی این فرزند آشیانه شاهین‌های سیاه چیزی نمی‌نویسم. چون یارانش بیابا و در روزنامه‌ها و برگه‌های یادبود و کتابها تا حدی مطالب را نوشته اند که نمونه‌هایی از آن در همین دفترچه بعد از سروده‌هایش آمده است و میخوانید. تنها مطلبی که با یاد اضافه کنم اینست که او با تمام وجودش آزاد میخواست و بود و بشدت با روی کار آمدن ارتجاع سیاه (آخوندیسم) در ایران مخالفت میورزید. و از دسیسه‌های شرق و غرب در غارت ثروت ملی ایران در آن حد از آگاهی بود که بنحویبارزی با وره‌ایش را در سروده‌های کوتاه رسیده از زندان انفرادی اوین بیان نموده است. بخوانید و داری کنید.

پیشینه خانوادگی شاهین‌های سیاه (دالها)

- دکتر منوچهر سلیمی (آله‌آمارد) پسر میرزا علینقی (تورج)
- پسر میرزا حسین (ایرج)
- پسر میرزا عابدین (کورج - کورش) آوازه پلنگ سیاه
- پسر میرزا حسین (شیرج) آوازه ببر سیاه
- پسر میرزا سلم
- پسر مهر یزدان
- پسر شیر کیر
- پسر دال سیاه
- پسر آله سیاه
- پسر شیرمرد از تیره آمارد ها

وقتی دریکی از روزهای تیره و تاری که مورد حمله مسلحانه آخوندها قرار گرفته بودیم و سر نوشت ما نا معلوم بود و او و بشدت عصبانسی و ناراحت ، من در صدد لجوئی از او و برآمده گفتم ، تاریخ از این نمونه ها بسیار دارد ، رژیمی رفته و رژیمی آمده است ، چرا اینهمه رنج میبری؟ او بعد از شنیدن حرفهایم با چشمان نافذ خود که تا اعماق قلب بیننده نفوذ میکرد بتلخی و با تعجب بمن خیره شد ، پرسید چه گفتی؟ من دوباره حرفهایم را تکرار کردم ، با نگاهی غم آلود بصورت من خیره شد و گفت از توشنیدن این حرف را هرگز انتظار نداشتم .

آیا با ورتواینست که رژیمی رفته و رژیمی آمده است ، بهمین سادگی؟ اگر چنین بود رژیم آمده ایرانی بود که من و تونبا یدر نوشتی چنین دردناک داشته باشم تا برای نجات جان خود در مخفی گاه ، ۲۰ درجه زیر صفر کوهستان در غارها بسربریم ، اگر خوابیده ای بیدار شو ، ایران رفت و عرب با زآمد ، ملت ایران بسر نوشت زمان یزدگرد سوم دچار گردید و خیلی بدتر از آن ، زیرا از سوئی غرب برای بلعیدن ثروت ملی ما دهان گشوده و از سوی دیگر شرق بطمع تجا و زودست اندازی بر آب و خاک میهن ما پای بر زمین میکوبد و ارتجاع سیاه نیز دست در دست آنها تیشه بر ریشه استقلال مملکت میزند .

باشنیدن این حرفها عرق سردی بر پیشانی من نشست و داشتم اشتباه کرده ام ، از او و عذرخواهی نمودم و آنچه که بعدا اتفاق افتاد دیدیم و می بینیم در تائید نظریه او تماما "در جهت نا بودی ملیت و فرهنگ ایرانی بوده است که هنوز هم ادامه دارد .

دکتر سلیمی از معدود نمایندگان بود که هرگز از نمایندگی مجلس شورای ملی بتصور سازش و کسب مقامی در دستگاه ملایان بیگانه پرست استعفا نکرد ، و در برابر فشار دیگران حتی در مخفی گاه که جان نش در معرض خطر بود پاسخ داد که من نماینده ای هستم که با رای حقیقی مردم زادگاهم بمجلس شورای ملی راه یافته ام نه بوسایل دیگر ، منکه نماینده شیخ و شاه نبودم تا بخواست آنها استعفا بدهم ، با اینکه مجلسی وجود

ندارد و میهن اشغال گردیده ، دادن و ندادن استعفا نیز ارزشی ندارد ، هرگز حاضر نیستم بخوا طرخوش آیند این و آن و یا نجات جان خودم رای مردمی را که با فداکاری و مبارزه شدید بمن داده شده است ، بدین نحو زیر پا بگذارم ، هما نگونه که در دوره گذشته انتخابات مجلس شورای ملی بوعده تیمسار سرتیب صفاری رئیس ستاد انتخابات استان گیلان برای احراز پست معاونت وزارت رای مردم را زیر پا نگذاشتم ، که با مخالفت حزب ایران نوین مواجه گردیدم ، رای های من خوانده نشد و نماینده مجلس هم نشدم ، ما پست معاونت وزارت را نیز نپذیرفتم .

دکتر سلیمی بمفهوم واقعی کلمه شجاع بود و از هیچ حادثه ای بخود بیم و هراس راه نمیداد ، از دوران خردسالی نیز مصمم و جدی و یکدنده بود که با تمام وجودش برای تحقق بخشیدن بخواسته های خود پافشاری مینمود و جز با منطق قوی دست بردار نبود ، با ایمان کامل میتوانم بگویم او شاهین بچه ای بود که دل شیر داشت ، این نظریه درسوده های رسیده از زندان اوین او بخوبی پیدا است ، بویژه بعد از صدور حکم اعدام ، سروده صد تیر زهر آگین او موی را برتن خواننده راست میکند ، که بهمین دلیل یا رانش بعد از تیر باران او نا مش را شیرخوینین یال کوهستان نهاده اند ، در تائید این حقیقت وقتی شادروان تیمسار ارتشیداریسی در پارسیس بمن تسلیم میگفت در شناسائی از روحیه دکتر سلیمی بی محابا اعتراف نمود و گفت من هرگز جرئت پاسخ دادن بپرسشهای تلفنی او را که از ایران در حال اشغال با من تماس میگرفت نداشتم ، در حالیکه من در مکانی که ملا" من بودم و او در جاتیکه هر لحظه خطر جانی تهدیدش مینمود .

دکتر سلیمی سوارکار و تیرانداز ماهری بود ، اما هیچگاه بسوی جان داری تیررها نکرد و از شکار حیوانات بشدت روی گردان بود ، او برخلاف دیگران هرگز اجازه نمیداد جان داری را در زیر پایش قربانی کنند و خودش را بریزند ، تنها سرگرمی او در روزهای راحتی و آسودگی آمدن از تهران بمحل

و دید و با زدید اقوام و مردم منطقه و آشنائی با مشکلات و نیا زمیندیهای آنان و رفع آن و سپس سوارکاری بود.

دکتر سلیمی اسبی بسیار زیبا، جوان سال و خوش اندام برنگ کبوتر داشت با یالی آویخته. بمحض اینکه دستهایش بقاچ زین و پایش بر رکاب میرسید، شیهه کشان دودستش را بلند مینمود و بر روی دوپاس می ایستاد و همین گها و روی زین قرار میگرفت، بسرعت باد از جایش کنده میشد و مسافتی را چهار رنعل می پیمود. هرگز دیده نشد او از شلاق برای اسبش استفاده کند.

دکتر سلیمی در مدت سه سال نمایندگی در مجلس شورای ملی علاوه بر خدمات میهنی و دانشگاهی آنچنان خدمات ارزنده ای در سطح شهرستان رودبار انجام داده است که هرگز از یاد مردم نخواهد رفت و بحق از محبوبیتی فوق العاده در محل برخوردار بود.

از همان جاده های اتوموبیل رونیکه و برای رفاه مردم ساخته بود و سایل زرهی موتور بر علیه خودش استفاده نمودند و زادگاهش را بمحاصره در آوردند. اولین بار که در سپیده دم روز سوم اسفند ماه ۱۳۵۷ یعنی ده روز بعد از روز ۲۲ بهمن شوم در روستای زادگاهش گلنگش عمارلو در دامنه شرقی کوهستان دالفاک گیلان مورد حمله یک واحد زرهی قرار گرفت و نماینده مستقیمی نیز از سوی کمیته مرکزی با صلاح انقلاب اسلامی تهران ناظر بر اجرای عملیات بود، توانست در سرمای شدید و کولاک بی سابقه فصلی کوهستان دالفاک جان سالم بدربرد. زیرا بدلیل مه غلیظ هلیکوپترهای پشتیبان حمله قدرت پرواز از پادگان منجیل را نداشتند. اگرچه او جانش را نجات داد ولی سه دستگاه ماشینهای سواری او و برادرانش را مهاجمین از محل بردند. همزمان خانه او در تهران، شهرزیبا مورد حمله مسلحانه قرار گرفت و غارت شد. علاوه بر اموال دکتر سلیمی، یک گا و صندوق محتوی ارزشمندترین آثار باستانی خانوادگی برادر او را که چندده میلیون تومان در روز حمله ارزش داشت و کم نظیر بودیغماگران اسلامی بغارت بردند. گا و صندوق سوراخ

سوراخ شده با رگبار مسلسل موجود است. ضمناً تمام می در و دیوار و پنجره خانه را نیز بر کبار مسلسل بسته بودند.

دکتر سلیمی دوبار در فتنه ملایان دستگیر و زندانی گردید. پس از اولین دستگیری سه سال زندان محکومش نمودند که در اثر یک عفو عمومی آزاد گردید.

او میتوانست بعد از این آزادی در خانه اش بنشیند و مانند بسیاری دیگر نظاره گری تفاوتی بر ویرانگری های میهنش باشد. تاجان سالم بدربرد. یا در برابر صراحت دوستانش ایران را ترک گوید و بخارج برود. اما او هیچیک از این راهها را انتخاب نکرد و در برابر پافشاری دوستانش صریحاً پاسخ میداد که همه گذاشتند و رفتند و اگر من و ما هم برویم پس مملکت را چه کسانی نجات خواهند داد. من نمیروم و میمانم و مبارزه میکنم. اگر شکست خوردم و مردم گورستانم ایران و زادگاهم خواهد بود. که دیدیم شد.

او به پیروی از این آرمان پاک بعد از آزادی لحظهای بیکار نشست و بفعالیتهای خود در سطح گسترده ای ادامه داد که بازگو نمودنش را اینک بهیچوجه بمصلحت نمیدانم. اما همین بس بگویم شبی که من از مخفی گاهم بخانه او برای دیدن بچه هایش رفته بودم ناگهان زنگ درب صدا درآمد. من نگران دستگیریم شدم و گرفتار شدن دوباره او و بدلیل حضور من در خانه اش. اما بزودی فهمیدم مطلب غیر از این است که من اندیشیده ام. رابط گروهی با رماز پشت در بسته خود را معرفی نمود و از زیر درب نشیانی را برای پخش در سطح تهران دریافت کرد و رفت که نه او و نشریه دهنده را می دید و نه نشریه دهنده او را.

وقتی در باره تا مین هزینه مبارزه از او سؤال نمودم با خنده پاسخ داد که خانه را گرو گذاشته ام و تا بحال از کسی دیناری نه مطالبه کرده ام نه دریافت. زیرا عوامل مبارز داخل یول نمیخواهند. تنها هزینه ما تهیه وسایل و ابزار کار بوده است که فرا هم گردیده و من هزینه سهم

خود را پرداخته ام. سرانجام نیز این بدهی با نکی پس از فروش تنها خانه او تا مین گردید. زیرا اموالش مصادره و موجودی او را آیت الله‌ها از بانک برداشته بودند.

در باره دیدگاهها و ایده‌ها و افکارش سروده‌های کوتاه و بهترین با زگوکننده نظراتش میباشند. با اصطلاح مشک آنست که خود ببوی دهنه آنکه عطار بگوید.

هنگامیکه نجات خود را غیر ممکن دیدتوانست در زندانی انفرادی و بدون ملاقات که خود گفته (یا رمز جز دیوار است و همدما بر زیر سر) کاغذ و قلم بدست آورد و افکارش را در قالب شعر بیان نماید و بتواند آنرا از زندان بخارج بفرستد و بدست همزمانش برساند و نجات میهن و هم میهنان و آزادی را که از بزرگترین آرزوهایش بود از زبانش و هم میهنانش بخواند.

او با علاقه و عشق شدیدی که به مسرو و فرزندان و خانواده وفا می‌داشت، عشق بمیهن و آزادی را با لاترو برتر از همه چیز خود دانسته. بسیار صریح و روشن در سروده‌های آنرا نه تنها بیان نموده بلکه بر آنچه گفته پیش نیز ایستاده و عملی نموده است. نهادعا.

او در زندان انفرادی از تاریخ روز و ماهی خبر بوده تنها در زیر نوشته‌هایش تاریخ سالهای ۵۹ و ۶۰ بچشم می‌خورد.

دکتر سلیمی آزادخواهی بنا موبفهوم کلمه میهن پرستی دلیر بود که در سروده‌ها و وصیت نامه‌اش شجاعانه عقیده‌اش را ابراز داشته که نا جوانمردان بی وطن اسلامی دوجای وصیت نامه‌ها را با قلمی دیگر خط کشیده‌اند. یکی روی کلمه‌ها مت و دیگری روی کلمه هم میهنان اما هر دو کلمه بخوبی خوانده میشوند.

مطلبی شنیدنی از صحنه وساعت تیرباران او و یا رانش: در یکی از روزهای هفته که مژگان و مهرگان دودختر و همراه با ما در بوستگان بر مزارش رفته و می‌گریسته‌اند. نا شناسی با آنها نزدیک میشود و خیره بر شاهین پرگشوده کننده شده به علامت خانوادگی برگسنگ مزار او بنام دکتر سلیمی

چشم میدوزد و ضمن پرس و جو وقتی می بیند آنان هم سر و فرزندان و خانواده دکتر سلیمی هستند با می نزدیک تر میشود و میگوید چرا وصیت اینمرد بزرگ را ندیده گرفته با گریه خود و روحش را می آزارید مگر شما فرزندان او خانواده آنمرد شجاع نیستید. مگر شما ننوشته‌اید که برای گریه وزاری نکنید. وقتی این شیر به بند کشیده شده راه همراه دیگر همزمان شیر صفت او بیای دیوار الله و اکبر زندان اوین می‌بردند تا تیرباران کنند، آنان بی محابا و دستجمعی شروع بخواندن سرودای ایران ای مرز پرگهر نمودند. دژ خیمان مسلح زندان که غافلگیر شده بودند برای آنکه صدای رعد آسای آنان بگوش دیگر زندانیان نرسد ابتداء همه وسایل موتوری را روشن نگه داشتند و سپس برگبار هوایی متوسل گردیدند تا لحظه تیرباران صدای رگبارهای مسلسل با صدای آنان درآمیخت و همه با هم خاموش گردیدند. دوستانیکه به هنگام خدا حافظی گریه میکردند. این دکتر سلیمی بود که با لبخند همیشگی خود آنها را دلداری میداد و میگفت مرد باشید. حالا گریه شما آنهم بر مزارش روح او را می آزارد. پیش از آنکه خانواده دکتر سلیمی بخود آیند و بتوانند پریشی از او بنمایند در میان انبوه جمعیت نا پدید شده بود.

آری دکتر سلیمی و همه یاران شجاع و میهن پرستش بدینگونه در راه نجات میهن جان باختند.

جان بازی او و همه یاران و همراهانش، دکتر ضیاء مدرس، مهندس فرخ سرمد، مهندس سیوش توکلی، تیمسار هوشنگ صفائی، سرهنگ کیوان منش، سرگرد قدرت الله ترکمن، کاظم بدخشان، گلناز نقیب منش و دیگر شیر مردان و شیر زنانیکه نامشان را ندارم ولی در شبانگاه سیام آذر ماه ۱۳۶۰/۵ شب یلدا، شب زایش نور و شب جشن و سرور و شادمانی ایرانیان تیرباران گردیده اند و خانه‌هایشان دغدار و عزادار شده‌اند و همچنین همه میهن پرستانیکه پیش و بعد از آنان از سوی فتنه گران جمهوری اسلامی در ایران بجوخه‌های اعدام سپرده شده‌اند. مایه فخر

ومباهات خانوادها وملت و تاریخ پرفراز نشیب ایران است. که مردانه در راه آزادی و نجات میهن جان باختند.

اما در نهایت تا سفامروز خانوادها های اکثر آن جان بازان شجاع و تاریخ ساز در بدترین شرائط ناگوار بسر میبرند. یا در داخل ایران در سیاه چالها به بند کشیده شده اند، یا تحت نظر هستند و گرفتار. یا بخارج از کشور فرار نموده با تحمل سنگ پنا هندی آواره میباشند.

تا سف عمیق ترا اینکه میراث خورانی در خارج از کشور پیدا کرده اند که از خونبهای آن جان باختگان بهترین دکانهای خوشگذرانی و شب زنده داریها را دارن نموده اند که نه تنها در روزگاران مبارزات و زندان کوچکترین کمک و یاری بآنها ننموده اند، امروز هم با دردست گرفتن سرمایه های کلانی از خونبهای همان جان بازان تشکیلات گسترده و خوشگذرانیهای گسترده تری دارن و از سرنوشت رقت بار خانوادها های آنان در داخل و خارج کوچکترین آگاهی ندارند. و اگر هم داشته باشند خمیرا برومی آورند.

دلایل زنده و حتی سند وجود دارن که بسیاری از میهن پرستان از سوی عوامل نفوذی در بعضی از همین سازمانهای مدعی نجات مملکت از خارج کشور لو داده شده اند.

از جمله در باره لورفتن دکتر سلیمی دوفردریا ریس، هریک دیگری را به لو دادن او متهم مینماید و خود را مبرا. که هر دو به تفصیل با من صحبت کرده اند. نام و اظهارات آنان در یادداشت های محفوظ و به دختران دکتر سلیمی برای کسب آگاهی بیشتر داده شده. اما اینک صلاح در تعقیب و افشای بیشتر نیست چه با تحادیرای نجات میهن نیاز بیشتری است تا دادا من زدن برا اختلافات.

امیدوارم بعد از نجات میهن حقایق چهره درخشان خویش را بگشاید و ریاکاران و نیرنگ بازانیکه در هر شرائط از آشفته بازارها سودجسته در فتنای میهن سهم ثابت قدم و دروغرای میهن پرستان بیشتر از صاحب عزا گریه می کنند، بهتر و بیشتر شناخته شوند تا ضمن تخته شدن

دکانهای ریا و سالوس، ملت ایران بتواند با شناخت کامل این عوامل ایران بریادده را در دادگاههای ملی محاکمه و مجازات نماید و اما آنچه که لازمه دانستن است و ما نمیدانیم اینکه در سراسر جهان همه جنایتکاران را به سزای جنایاتشان میرسانند، شوربختانه در ایران به جنایتکاران بزرگ بویزه دشمن ملیت و فرهنگ پادشاهامت و رهبری اعطا میگردد و پس از مرگشان نیز مزار و مقبره طلائی میسازند و زیارت میکنند، میگیرند و بر سر و سینه میگویند. نمونه زنده آن وجود هزاران مقبره اما مزادگان تازی در سراسر کشور است. در زمان کنونی نیز شرم آورترین نمونه ها مقبره طلائی حونحوارترین حونحوارها سید روح الله حمینی و هواره حونین دستیار جنایتکارش سید محمود طالفانی رئیس شورای شورش آخوندی او که با احکام تیربارانش سر و سینه هزاران میهن پرست از سرباز و افسر و سردار و وزیر و وکیل سوراخ سوراخ شد و سر و سینه و چشم هزاران زن و دختر بیگناه با سنگهای ریز و درشت اسلامی سنگسار و خرد و خمیر و درهم کوبیده گردید ولی هنوز ملت ایران از حواب مرگبار هزار و چهارصد ساله بیدار نشده است.

در پایان با امید بر بیداری، حالصانه ترین درود هایم را بامروان پاک همه تیرمردان و شیر زنان جانباخته در راه آزادی و نجات میهن تقدیم و از همه میهن پرستان تقاضا دارم به پاس نگهبانی از فرهنگ ملی و آزادی و استقلال میهن و ارج نهادن بر حوضهای پاک ریخته شده جانبازان راه آزادی ایران بدور از هرگونه اختلاف سلیقه برای رسیدن به بزرگترین هدف مشترک (نجات میهن) اوید و راز اغوای سودجویان فریبکار گرد هم آید و متحد گردند و بپا خیزند تا این لکه ننگ را از دامان خود و تاریخ و فرهنگ ملی پاک و مام میهن را از چنگال عمامه بمران حون آشام اسلامی یکبار و برای همیشه نجات بخشند و ریشه این درخت زهر آگین را بصورشی بخشکانند که دیگر اثری از آن در ایران باقی نماند تا نسل آینده به مصیبت ما دچار نگردد.

آله دالفک

منوچهر سلیمی گلنکشی، فرزند علی نقی، شماره شناسنامه ۶۳۱ صادره از رودبار، متولد ۱۳۴۱ گلنکشی.

اقدس، مژگان و مهرگان عزیزم. این وصیتنامه را در ساعت سه بعد از ظهر روز دوشنبه ۶۰/۹/۳۰ در زندان اوین در نهایت سلامتی و هوشیاری مینویسم. همانطور که میدانید جز عشق به میهن عزیز هرگز فکرو ایده ای در سر نداشته ام بنا بر این در نهایت پاکی و صفا، صمیمانه ترین عشقم را بشما تقدیم و بدینوسیله با شما و تمام اعضاء خانواده و فامیل و دوستانم خدا حافظی میکنم. با توجه با اینکه همسرم در زندگی فداکاری زیادی کرده و همواره مشکلات زندگی را تحمل کرده است اختیار کامل زندگی من با نا میرده میباشد. دختران من با هر کسی که خودشان علاقمند باشند ازدواج نمایند. همسر من وضع خانه را هر طور صلاح میدانید تعیین نماید که بدهی مربوط پرداخت شود. و بقیه زندگی با نظر همسرم آنچه بدخترانم تعلق میگیرد داده شود و هر چه باقی مانده متعلق به همسرم خواهد بود. غیر از بدهی با تک بنده بدهی دیگری ندارم و اوسایل دیگر مثل اتومبیل و وسایل خانه تحت نظر همسرم بطوریکه گفته عمل شود.

پیکر مرا در صورت رضایت همسرم در قبرستان خانوادگی در ده گلنکشی دفن نمایند. تقاضای من از عموم خانواده و فامیل این است که پس از مرگ من ناراحت نباشید و گریه و زاری ننمایید زیرا من همسواره با شما مت و صداقت زندگی کرده ام و اکنون نیز زندگی را وداع میکنم. همسرم میتواند بعد از پایان مدت قانونی ازدواج نماید ولی اگر بتواند اول دخترانم را سرانجام نماید.

در این لحظات بیش از هر کس ناراحت برادر بزرگم هستم. امیدوارم آقای سلیمی تحمل این واقعه را داشته باشد. همه را بخدا میسپارم. من همه شما را دوست دارم و با عشق شما زندگی را وداع میگویم.

منوچهر سلیمی - ۶۰/۹/۳۰

بنام خدا تعالی مهربان
منوچهر سلیمی گلنکشی فرزند علی نقی شماره شناسنامه ۶۳۱ صادره از رودبار متولد ۱۳۴۱ گلنکشی

اقدس، مژگان و مهرگان عزیزم. این وصیتنامه را در ساعت سه بعد از ظهر روز دوشنبه ۶۰/۹/۳۰ در زندان اوین در نهایت سلامتی و هوشیاری مینویسم. همانطور که میدانید جز عشق به میهن عزیز هرگز فکرو ایده ای در سر نداشته ام بنا بر این در نهایت پاکی و صفا، صمیمانه ترین عشقم را بشما تقدیم و بدینوسیله با شما و تمام اعضاء خانواده و فامیل و دوستانم خدا حافظی میکنم. با توجه با اینکه همسرم در زندگی فداکاری زیادی کرده و همواره مشکلات زندگی را تحمل کرده است اختیار کامل زندگی من با نا میرده میباشد. دختران من با هر کسی که خودشان علاقمند باشند ازدواج نمایند. همسر من وضع خانه را هر طور صلاح میدانید تعیین نماید که بدهی مربوط پرداخت شود. و بقیه زندگی با نظر همسرم آنچه بدخترانم تعلق میگیرد داده شود و هر چه باقی مانده متعلق به همسرم خواهد بود. غیر از بدهی با تک بنده بدهی دیگری ندارم و اوسایل دیگر مثل اتومبیل و وسایل خانه تحت نظر همسرم بطوریکه گفته عمل شود.

پیکر مرا در صورت رضایت همسرم در قبرستان خانوادگی در ده گلنکشی دفن نمایند. تقاضای من از عموم خانواده و فامیل این است که پس از مرگ من ناراحت نباشید و گریه و زاری ننمایید زیرا من همسواره با شما مت و صداقت زندگی کرده ام و اکنون نیز زندگی را وداع میکنم. همسرم میتواند بعد از پایان مدت قانونی ازدواج نماید ولی اگر بتواند اول دخترانم را سرانجام نماید.

در این لحظات بیش از هر کس ناراحت برادر بزرگم هستم. امیدوارم آقای سلیمی تحمل این واقعه را داشته باشد. همه را بخدا میسپارم. من همه شما را دوست دارم و با عشق شما زندگی را وداع میگویم.

منوچهر سلیمی

۶۰/۹/۳۰

۱۷ کود تاجی و سلطنت طلب تیرباران شدند

بحکم دادگاه انقلاب اسلامی ارتش ۱۷ نفر از توطئه گران و کود تاجیان که از اعضای سازمانهای پارس و دیگر سازمانهای به اصطلاح رهائی بخش و آزادی بخش بودند بجرم توطئه علیه جمهوری اسلامی مفسد فی الارض و محارب با خدا شناخته شده و به اعدام محکوم شدند. احکام صادره در تهران، ارومیه و سنندج به مرحله اجرا گذاشته شد.

اسامی معدومین از سوی دادستانی انقلاب ارتش به این شرح اعلام شده:

۱- ضیاء مدرس فرزند میرصادق دبیر حزب منحل رستاخیز سعبه تهران وی قرار بوده در آینده نزدیک رهبری گروه سامان را بعهده بگیرد. وی با افراد ضد انقلاب مانند امیرانتظام و سایر افراد در تماس بوده و اعلامیه سلطنت طلبان را تکثیر میکرد. وی همچنین افراد ممنوع الخروج را از طریق آذربایجان برای فرار از کشور و دریافت اسلحه خارج میکرد.

۲- منوچهر سلیمی فرزند علینقی نماینده سابق مجلس شورای ملی وی با گروه براندازی سامان همکاری نزدیک داشته و مسئول برنامه ریزی و تشکیلات گروه بوده است و برای تشکیل گروه و عضوگیری با افراد زیادی ارتباط داشته است.

۳- فرخ سرمد تهرانی فرزند محمدصادق وی در مرحله تحقیق در دادگاه اعتراف کرده که پیرو عقاید فراماسونری است و از عناصر مهم سلطنت طلب بوده و عموی وی مصطفی سرمدی پدرزن ارتشبد غلامعلی اویسی بوده است. وی تا آخرین لحظه دستگیری مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی و براندازی آن لحظه ای کوتاهی نکرده است.

سه شنبه اول دیماه ۱۳۶۰ شماره ۱۶۶۰۷ روزنامه اطلاعات

۱۷ سلطنت طلب و کود تاجی اعدام شدند

۲- منوچهر سلیمی فرزند علینقی نماینده سابق مجلس شورای ملی که با گروه براندازی سامان همکاری داشته و مسئول برنامه ریزی و تشکیلات گروه بود و با آنها در تهیه و چاپ اعلامیه سلطنت طلبان اقدام کرده است و برای تشکیل گروه عضوگیری میکرد و با افراد زیادی ارتباط برقرار کرده است نامبرده مفسد فی الارض و محارب تشخیص داده شد

در آیین اسلام نخست اعدام میکنند و سپس بدادگاه فرا میخوانند

اطلاعات شنبه ۱۹ فروردین ماه ۱۳۶۸ صفحه ۱۱ شماره ۱۸۷۲۵

بدینوسیله به آقای منوچهر سلیمی به شماره شناسنامه ۶۳۱ سابقه دوره ۲۴ مجلس منحله شورا ابلاغ میگردد حداکثر ظرف مدت یکماه از تاریخ نشر این آگهی خود را به دادگاهی شعبه ۱۱ دادستانی انقلاب اسلامی تهران (دین) معرفی نمایند بدیهی است در غیر این صورت برابر مقررات به پرونده مربوطه غیابا رسیدگی خواهد شد روابط عمومی دادستانی انقلاب اسلامی تهران

۴- کبری داج کل عضو سازمان پارسرکه همدفآن سازمان بر- اندازی جمهوری اسلامی و تبدیل آن بیک رژیم سلطنتی بوده است نامبرده شخصی متخصص را جهت انفجار و تخریب به یکی دیگر از فعالین شبکه معرفی نموده و سه هزار تومان از یکی دیگر از فعالین شبکه برای تکثیر اعلامیه های مربوط به سازمان دریافت داشته است.

۵- گلناز نقیب منشرکه با اقرار صریح خود شریبا یکی از اعضای شبکه روابط نامشروع داشته است و یک فرزند و ماهه نامشروع دارد وی با یکی از اعضای فعال شبکه در ساختن بمب و نصب آن در اماکن مختلف فعالیت و همکاری صمیمانه داشته است.

۶- غیر نظامی کاظم بدخشانیان فرزند اسداله که با صیرفسی و فروغی که از اعضای شورای نظامی سلطنت طلبان بوده اند تماس نزدیک داشته وی همچنین شوهر خواهر خود را بشخصی بنام محمود رضائی معرفی کرده تا در شبکه براندازی فعالیت کند وی بعلت شدت علاقه به رژیم سلطنتی صدای رضا پهلوی را از رادیو ضبط و تکثیر میکرد نامبرده از هیچگونه همکاری با سبکه براندازی دریغ نکرده است.

۷- سرگرد قدرت اله ترکمن فرزند موسی عضو باند هواپیما رهایی بوده و از طریق این باند در جریان کودتا قرار میگردد. وی علاوه بر اینکه موضوع را کتمان کرده و بمقامات مسئول اطلاع نداد است در جهت تهیه اسلحه نیز فعالیت وسیع داشته وی همچنین سعی در استخدام راننده کامیون که از غرب کشور به تهران اسلحه وارد کنند داشته است نامه هائی در زندان از وی بدست آمده که بیانگر اقدامات او در کودتا بوده نامبرده در داخل زندان سعی داشته که با پرداخت رشوه نامه ها را به افراد مورد نظرش برساند.

۸- علی اکبر اترك مدیر آژانس اتومبیل دلیجان که مسئول خرید اتومبیل برای کودتاچیان بوده نامبرده با گرفتن ۴۰۰ هزار تومان وجه نقد ۴ دستگاه استیشن و بکد دستگاه آهو برای کودتاچیان

خریداری کرده بود.

متهم در مراحل تحقیق اعتراف کرده که جریان کودتا را از شخصی بنام شجاع در رویش شنیده و بقصد آنها پی برده و آگاهانه با آنها موافقت کرده است وی علاوه بر تهیه اتومبیل و برنج برای کودتاچیان درصدد تهیه اسلحه نیز بوده است وی در دادگاه اظهار داشت که چون کودتاچیان میدانسته اند من مخالف رژیم فعلی هستم بسراغم آمده اند.

۹- رضا حاج مرزبان فرزند محمد حسن بجرم شرکت فعال در کودتای نافرجام تیرماه ۵۹ و فعالیت چشم گیر در خروج عوامل ضد انقلاب از کشور و عضویت در کادر رهبری شاخه نظامی کودتا و تعلیم انجام کار به (رکنی) و دیگر پرسنل شاخه نظامی و اقدام به حساسترین مرحله کودتا یعنی تهیه اتوبوسی که قرار بود کودتاچیان را از تهران به پایگاه نوزه ببرد.

۱۰- هوشنگ صفائی به علت اقدام علیه جمهوری اسلامی.

۱۱- گروه بان دوم پلیس ذولفعلی محمد پور قادی به اتهام همکاری فعال بنفع منافقین و شرکت در توطئه فرار منافقین از زندان ساری و شرکت در ترور بعضی از اعضای دادسرای انقلاب اسلامی ساری.

۱۲- سهراب قلاوند فرزند آقا جان بجرم فعالیت شدید با منافقین و تهیه اسلحه برای آنان در دادگاه انقلاب اسلامی ارتش در سنندج محکوم به اعدام شد.

ضمناً ۵ نفر دیگر بجرم فعالیت در ارتش باصطلاح آزاد و اقدام علیه نظام جمهوری اسلامی ایران در دادگاه انقلاب اسلامی ارومیه محکوم به اعدام شدند اسامی آنها بدین شرح است:

۱- جمال باقرزاده فرزند محمود.

۲- سرپاسبان دوم قدرت اله شیرخانی فرزند حیدر.

۳- استوار شهربانی مهدی کامفر فرزند محمود.

۴- گروهیان دوم حمید ایمان پور فرزند علی
 ۵- استوار یکم شهریانی رحمت‌اله فیاضیان فرزند محمود .
 احکام صادره روز گذشته در تهران ، ارومیه ، سنندج و ساری
 بمورد اجرا گذاشته شد .

کیهان - تهران اول دیماه ۱۳۶۰ خورشیدی - ۱۰/۱۰/۱

این جنایات حاکمان سورمومی را جانیات پیمارچید لحظه زردی
 سگین کرکسها در آسیا همسایینها بود که ۲۲ بهمن سوم ۵۷ هـ
 روز و سر لحظه دادا مه دارد ،
 عما مه و عبا و نعلین مظهر بیگانه پرستی ، جسایت ، خیانت ، خباثت
 است ، اخوند جانی و بیگانه پرست و عامل جسایت است تا این
 پدید ما همی و سوم رسرزمین مهر و مهرای ایران رخت بر
 بنیدد آسریمین آسراست و کاسه همین کاسه ؟

" بلای غرب "

بود نام تودر لوح ضمیرم جاودان ایران
 بود عشق تو اندر پوست و گوشت و استخوان ایران
 تو معبود منی ای سرزمین آریا بهتر
 تو هستی قبله گاه جمله ایرانیان ایران
 تو ای مام وطن ای مهربان ای بهتر از جانم
 تو هستی مظهر عشق و امید و آرمان ایران
 منم آن بلبل سرگشته اندر وادی عشقت
 تو هستی بوستان عشق و جای آشیان ایران
 تو تاریخ جهانرا با وجود خویش پروردی
 تو هستی اولین پیوند تاریخ جهان ایران
 تو اندر دامن پرورده ای مردان نام آور
 قباد و داریوش و کورش و نوشیروان ایران
 ای بوریحان و رازی بوعلی خیام و فردوسی
 هزاران نام دیگر در صف نام آوران ایران
 تو داری دردلت داغ فراوان عزیزانست
 تو اندر سینه داری داغ گردان ویلان ایران
 تو اندر پیکرت زخم فراوان داری از دشمن
 زاسکنندر زچنگیز و سپاه تازیان ایران
 زمان این زخمها را خود مدام میکند اما
 مدد و امی نیابد زخم و جور غربیان ایران
 بلای غرب است شمار جان و مال و ایمان است
 که میگیرد زجان ملتشی هوش و توان ایران
 ولی نام تو را روزیکه بیزدان در جهان بنهاد
 مقدر کرد این نام مقدس جاودان ایران

تواند در این جهان بار دگر خواهی درخشیدن
 بسان روزگار قدرت ساسانیان ایران
 تو باید مظهر آزادی و عدل جهان باشی
 رسانی آرمان خود بگوش آسمان ایران
 بپای هموطن هنگام رستاخیز ایران است
 بپاخیز و بگیر از نو درفش کاویان ایران
 زندان انفرادی اوین - ۱۳۵۹

*

"لوحه کورش"

ای طبیعت ای زمین ای آسمان
 ای ستاره ای فلک ای کهکشان
 خاک ایران گشته جولانگاه بیدادوستم
 پیکرایران شده مجروح جور ظالمان
 سرزمین کاوه آهنگر و کورش کنون
 گشته گوی صحنه بیداد و جور تازیان
 علم بوسینا و فرهنگ حکیم طوس بین
 گشته چون باز چیه اندر دست دلانان
 لوحه کورش که باشد افتخاری در جهان
 گشته اندر سرزمین خویش بی ارج و مکان
 میهن و میهن پرستی گشته چون الحاد و کفر
 گشته تاریخ و وطن باز چیه طاغوتیان
 هرکه را عشق وطن در دل بود او کافر است
 هرکه شد بیگانه از میهن بود یک قهرمان
 قهرمانان وطن اندر کف بیدادگاه
 دسته دسته میشوند اعدام همچون جانان

علم و دانش گشته محکوم و معلم در بدر
 جهل حاکم گشته و جاهل بود ما حب عنان
 هرکه را علم است و دانش خوار و مطرود است او
 هرکه بی علم است باشد با شرف جنت مکان
 گشته تکنیک و تخصص دشمن خلق و خدا
 گشته جهل و بیسوادی افتخار و آرمان
 گشته تعطیل دانش و دانشکده دانشرا
 مهر باطل خورده بر اندام دانشگاهیان
 ارتش ایران که روزی بود نیروئی عظیم
 گشته بی فرمانده و بی ساز و برگ و ناتوان
 امنیت بر بسته رخت از سرزمین ما کنون
 زانکه گرگ تیز دندان خود بود اکنون شبان
 سرزمین ما بود اندر سراسیمه سقوط
 کرده از هرسو برایش تیز دندان دشمنان
 زن بود در پرده چهل و سیه روزی اسیر
 گشته محکوم هوای شیخ همچون بردگان
 شیرزنها در قفای پرده محکوم و خموش
 شیخ گشته حاکم و فرمانروا و کامران
 راحت و آسایش گیتی بود بر ما حرام
 درد و محنت باید و اندوه و حرمان و فغان
 ای دریغ از میهن یعقوب لیث و مازیار
 ای دریغ از سرزمین کبورش و نوشیروان
 قلب ایران گشته ما لامال خون از بی کسی
 گشته خون از پیکرایران روان زمین ناکسان
 بارالیهها خودتوفکری کن بحال این وطن
 حیف باشد گر شود ایران بی نام و نشان
 زندان انفرادی اوین - ۱۳۵۹ *

"زندادان اوین"

چه غم دارد دلی کورا بود دلدار جان پرور
چه غم دارد سری کورا بود زیبارخی همسر
چه غم دارد زبانی کویود هم صحبت یاری
چه غم باشد دوچشمی را که باشد نرگش منظر
چه غم آن بلبللی را کویود هم صحبت گلها
چه غم پروانه‌ای را کویود باشم هم بستر
چه غم آهوی وحشیرا که در صحرا خرامان است
چه غم سلطان جنگل را که باشد جفتش اندر بر
غم ار خواهی ببینی رو قفس را آتما پیش کن
که مرغ بینوا از بیکیسی چون میزند پرپر
توجه کن به آوازی که از سوز جگر خیـزد
کند آتش بیا در دل کند غوغا بیا در سر
غم ار خواهی ببینی رو سراغ دام صیادی
که آهویی در آن افتاده و آهـو بود مادر
تمام رنج گیتی را در آن چشمان زیبا بین
که نومیدانه میریزد سرشک از دیدگان تر
غم ار خواهی ببینی رو بسوی باع وحش یکدم
که سلطان وجوش از بیکیسی چون گشته بی یاور
بچشمانش نگه کن تا ببینی کوره غم—م را
ز اندوه جداگشتن زیار و میهن و افسر
غم ار خواهی ببینی رو بسوی غار نمناکی
نگر پروانه را بی شمع چون یخ بسته بال و پر
غم ار خواهی ببینی آ بسلول اویـن یکدم
به پیش مردمی بیچاره وبی ویا رو غم پرور

به پیش مردمانی کز پی آزادی میهن—
فدا کردند جان و مال ویا روزندگی یکسر
بیا پیش من مسکین در این کنج قفس یکدم
که یارم جز ز دیوار است و همدم ابرزیر سر
کسی کز آزادی نوع بشر را آرزو کرده
بود خود در قفس در مانده وبی یاروبی یاور
غم ار خواهی ببینی چهره ایران ما بنگر
که از داغ جوانانش بود در سینه چون آذر
نگه کن گریه زیبای ما پشتش چه خم گشته
از این بی حرمتیها و مصیبت ها بود مضطر
غم ار خواهی ببینی رو بدیدار عزیزانم
که از هجر پدید شد مهرگان را هر دو مژگان تر

*

"بهار"

نخستین غنچه‌های نوبهار ی باز میگردد
نخستین نغمه‌های بلبلان آغاز میگردد
نخستین قطره‌های شبنم اندر بستر گلها
نسیم صبحدم را همدم و انبیازم میگردد
طبیعت میشود بیدار از خواب زمستانش
سرور و شادمانی بر طبیعت باز میگردد
ولی من تازه در آغاز یک فصل زمستانم
شده از وحشت سرمای غم خشکیده بنیانم
زمین مرده می یابد دوباره زندگانی را
درخت پیر از نومی کند پیداجوانی را
به نسیان می سپارد بلبل اندوه زمستان را
بعشق سال نو میگیرد از سر نغمه خوانی را

بودا بر بهاری اشک شوقش جاری از مژگان

که می بیند دوباره دشتهای ارغوانی را
ولی من اشک حسرت می چکد هر دم ز مژگانم
که دور از آشیان خویش اسیرکنج زندانم
زمین یک جام می از آسمان بگرفته می نوشد
فضایک جامه سبز از زمین بگرفته می پوشد
شود هر زنده ای آماده بهر جشن نوروزی
طبیعت خود برای این مراسم سخت می کوشد
سرور شادمانی برگرفته جمله دنیا را
نشاط و عیش از اعماق هر جنبنده می جوشد
ولی من غرق در دریای درد ورنج و حرمانم
نبینم ساحل امید اندر پیش چشمانم

غبار غم شود رو بیده از هر خانه و مسکن
برای سال نو هر کس لباس نو کند بر تن
شود هر خانه ای آماده از بهر پذیرائی
شود هر سینه ای از کینه و حقد و حسد ایمن
شود آماده در هر خانه ای هفت سین زیبائی
کنار سفره جمله منتظر تبریک را گفتن

ولی در خانه من شادمانی نیست میدانم
غبار غم گرفته چهره معصوم طفلانم

*

"استعمار و جادوی سیاه"

ای جوانان وطن جان شما جان وطن
چون شما هستید تنها پاسداران وطن
سرنوشت میهن اینک خود بموئی بسته است
در خطر افتاده یکسریخ و بنیان وطن
دیو استعمار و جادوی سیاه ارتجاع
هر دو با هم تاخته بر پیکر و جان وطن
عاشقان راه میهن چنگ عمال ستم
دسته دسته میشوند اعدام و قربان وطن
جانیان و خائنان در زیر چتر دشمنان
بی محابا جملگی افتاده بر خان وطن
تا حقارت جای میهن دوستی گیرد قوام
سخ می سازند سیمای نیاکان وطن
بلبلان خوشنوا از میهن خود در بدر
گشته جغد نوحه خوان حاکم بهستان وطن
از مصیبت خوانی این جفدهای بد گهر
جای گل روئیده خار اندر گلستان وطن
تا ز جهل و بیسوادی سودجوید ارتجاع
بسته دانشگاه را روی جوانان وطن
زانکه مادر گریه دانا توانا پرورد
گشته محروم از حقوق خویش سنوان وطن
تا حقیقت بر شما گردد مسلم این زمان
میفرستم این پیام از سوی زندان وطن
مملکت غیر از شما دیگر نداره چاره ای
ای جوانان وطن جان شما جان وطن

زندان انفرادی اوین - ۱۳۶۰

"خون جوانان"

ای سرا پا غرق در خون جوانان ای وطن
ای بگرداب بلا افتاده حیران ای وطن
ای بطوفان حوادث داده کشتی را ز کف
نا توان برتخته ای در قلب توفان ای وطن
ای مصیبت دیده از فرزند نا اهل و عدو
ای خیانت دیده در پیدا و پنهان ای وطن
دشمنان گرگ سیرت از برای خوردنت
کرده از هرسو برایت تیز دندان ای وطن
غرب غارتگر بمال و ثروتت دارد طمع
شرق غارتگر بجانت بسته پیمان ای وطن
ارتجاع کور و بی فرهنگ و بی تدبیر نیز
از درون خنجرزند بر بیخ و بنیان ای وطن
نا خلف فرزندها بیت مصدر کل امور
جمله فرزندان لایق کنج زندان ای وطن
این یکی خون میخورد از درد میهن روز و شب
آن دگر شا داست از سودای دوران ای وطن
دشمن خلق و خدا خواند گروه ارتجاع
هر که را باشد بدل پیوند ایران ای وطن
قلب فرزندان پاکت زین مصیبت ریش ریش
قلب نا اهلان از این هنگامه شادان ای وطن
یاد ایامی که بودی رهبر عالم بخیر
آن زمان آزادی دادی بانسان ای وطن
قلب بیمار منوچهر از برایت می طپد
درد میهن را تو گوئی نیست درمان ای وطن

*

"سکوت شب"

ببار ای اشک غم از دیده چون سیل بهار امشب
که از هجران یارم دل بود بس بیقرار امشب
سکوت امشب چه سنگین است و تاریکی چه غم افزا
بخوان ای مرغ شب آوای غمگین و نزار امشب
زمان امشب تو گوئی از مکان خود برون گشته
طبیعت خارج از دور است و غافل از شمار امشب
توقف کرده گوئی گردش چرخ و فلک یکسر
فلک گوئی بود بر جایگاهش استوار امشب
من این را نیک میدانم که یار امشب نمی آید
ولی این قلب بی آرام دارد انتظار امشب
دل دیوانه چون پروانه امشب میزند پرپر
تنم می سوزد اندر آرزوی وصل یار امشب
ز سوز دل درون سینه غوغائی بود برپا
بود این سینه چون آتششان در انفجار امشب
گریزان گشته خواب از دیدگان زار من زیرا
بود چشمان من افسون چشمان خمار امشب
سکوت و ظلمت و تنهایی و اندوه غم گوئی
بود پایا و پایان نا پذیر و پایدار امشب
منوچهر از سوز عشق باید سوختن تنها
که تا گرد دهمه اسرار عشقت آشکار امشب

*

"طوفان زده"

طوفان زده یکباره ز طوفان بلا خیز
تا داد خود از غرب ستمگرستانی
از غرب بجز ظلمت و غم نیست نصیبت
با زرق و ریا کرده تور ا خواب فرنگی
دارائی و کارائی تو بسرده فرنگی
از خویشتن خویش تورا کرده غریبه
بنگر چه بلائی بسرت آمده زین خصم
تاج از تو گرفته است و بتوداده عمامه
خورشید تورا نیز بردگرتونجینی
میهن شده با زیچه کفار فرنگی
ای ملت با همت آزاده ایران

*

"درس عشق"

براه عشق رفتن درد و غم دارد نمیدانی
براه دیده رفتن بیش و کم دارد نمیدانی
در اندر قدر دریا باشد و کام نهنگانش
شکار دُر اگر خواهی خطر دارد نمیدانی

* * * *

نخستین درس عشق از خود گذشتن باشد و در او فنا گشتن
ز خود بیخود شدن یکبار و محو آشنا گشتن
که عاشق تا ز خود بیخود نگردد جلسوه کی بیند
بوحدت کی تواند دست یابد یاد و تا گشتن

*

"عشق و وطن"

ز عشقت ای وطن دارم بدل آتش بسر غوغا
زمهرت ای وطن دارم بدل افسون بسر سودا
تمام تا روپود هستیم پرورده از عشقت
بود سرشار مهرت جمله اعضایم ز سر تا پایا
تو ماوای منی ای سرزمین عشق و امیدم
نباشد غیر دامان توام در این جهان ماوا
چو طفلی کو ستایش می کند زیبایی مادر
توئی در چشم من زیباترین موجود این دنیا
اگر از آسمان تا جای آب آتش فرو ریزد
بود آن آتش سوزنده هم در چشم من زیبا
بقاء و عزتت همسره استقلال و آزادی
همی خواهم ز درگاه خدای قادر و یکتا
سرور و سروری باشد تو را شایسته ای ایران
سرورت از خدا خواهم چه در پنهان چه در پیدا
منوچهرها ز عشق میهن ار سوزی چه غم باشد
که باشد عشق میهن افتخار مردم دانا

*

" فرزند ایران "

اگر من کشته‌گردم میهن از من کی تهی گردد
که هنگام شهادت میدهم پرچم بیا رانم
من اندر راه میهن تا ابد پیکار خواهم کرد
چه در میدان دشمن یا که اندر کنج زندانم
منوچهره گرامی دار این عشق مقدس را
بود پاینده این عشق و بود پاینده ایرانم

* * *

" دوبیتی ها "

گویند کسان مرا که ایثار خوش است
جان باختن اندر ره دلداری خوش است
من جان بکف اندر ره یارم نگران
وصلت بدهد اگر که دیدار خوش است
*
پروانه را چه باک که در بستر وصال
در بارگاه عشق کند جان خود فدا
باید بحال عاشق بیچاره ای گریست
کو در فراق سوزد و تنها بینوا
*
در ره عشق بجز سوختن اندیشه مکن
جز فدای دل و جان در ره او پیشه مکن
بیستون گریس راه وصال تو بود
فکر دیگر بجز از کندن با تیشه مکن

*

من آن دلداده راه وطن فرزند ایرانم
که با عشق وطن آمیخته جسم و تن و جانم
نخستین عهد خود را با وطن بستم ز هشیاری
من آن عهد ازل را تا ابد پای بند و خواهانم
نخستین عشق من عشق وطن بوده است و آخر هم
براه عشق ایران عزیزم میدهم جانم
بگویا خصم ایران گر که عزم این وطن داری
بدان تا زنده هستم مام میهن را نگهبانم
مرا عشق وطن آموخته صبـرو شکیبائی
صبورم لیک هنگام عمل غرنده طوفانم
من از الوند کوه آموختستم استواری را
براه آرمانم پایدار و سخت بنیانم
من این میهن پرستی را نکردم اختراع امروز
بود عشق وطن میراث پیرارج نیاکانم
من از کوروش گرفتم اولین درس وطنخواهی
من آن استاد دانشگاه را طفل دبستانم
من از شاپور و نادر دیده ام درس فداکاری
من از فردوسی طوسی گرفتم عشق و ایمانم
من از یعقوب لیث و رویگردارم حکایتها
که میسازد مصمتر مرا در عهد و پیمانم
من آن بیدی نیم کولرزد از هرباد ناچیزی
اگر دشمن کند طوفان بپامن مرغ طوفانم
من اندر مکتب میهن پرستی نیستم تنها
در این مکتب که هستم یک تن از صدها هزارانم

در حسرت دیدار تو بس غم خوردم
جان ودل خویش را بغم بسپر مردم
دیدار نشد میسر و در عوضش
غم را ببرم گرفته با غم مردم
*
غم آمد و بر فراز با مم بنشست
بر سفره صبح و ظهر و شام بنشست
با گریه از او طلب نمودم که برو
بر خاست ز با م و روی نامم بنشست
*
اگر بیم تو را بار دگر ای یار خوش منظر
بیایت افتم و سازم فدایت جسم و جان و سر
اگر بی و ملت دیدار بندم دیده از عالم
نشینم انتظا ردیدن روی تو در محشر
*
بگمردم دور گیتی را سراسر
بجویم روز و شب گم کرده دلبر
اگر پیدا نشد باز هم بگمردم
اگر باز هم نشد یکبار دیگر
*
ز رویای تو بودم شاد روزی
ز ولت در جهان آزاد روزی
سرآمد روزگار این جوانی
ببالا هر که رفت افتاد روزی
*

پیا می از دلت آمد مرا دوش
اگر خواهی وصالم بیشتر کوش
نمیدانی ز بس کوشش نمودم
نمودم خویشتن یکسر فراموش
*
گرا مید وصل باشد سوختن کاری ندارد
در کنا ریا رجانا فروختن کاری ندارد
عاشق آزاده سوزد خویشتن در بیقراری
با معلم درس عشق آموختن کاری ندارد
*
سرود رفته کی آید دگر باز
خموشی کی شود مینای آواز
سرآمد روزگار این جوانی
ز پیروی کی جوانی گردد آواز
*
* حاصل عمر پر از حسرت و دردم بنداست
شروعاً قبت کرد و نکردم بنداست *
* عمر و هستی همه دادم بسره آزادی
درد و افسوس که پایان نبردم بنداست *

زندان انفرادی اوین - ۱۳۶۰

* * *

"موج"

روزگاری روز و شب بودم خروشان همچو موج
در تلاطم بودم اندر قلب طوفان همچو موج
گاه سیلی میزدم بر صخره از روی غضب
گاه بودم در نبردی بانهنگان همچو موج
گاه در هم کوفتم دیوار کوه و صخره را
گاه جولان دادم اندر دشت و میدان همچو موج
همچو شیر شرزه غریدم بهنگام نبرد
سر کشیدم بر فلک باخشم و عصیان همچو موج
خویشتن تسلیم جزرومد نمودم لحظه ای
لحظه ای برخاستم با روح طغیان همچو موج
روی راحت را ندیدم در تمام عمر خود
در ترقلا بودم اندر برف و باران همچو موج
زنده بودم تا که بودم در تلاش و در خروش
چون نشستم ناگهان گشتم پریشان همچو موج
زندگی دریاست در دریا نشاید آرمید
در تلاطم زندگی باید بطوفان همچو موج
چون در آسایش بود بنیان نابودی، توان
در تحرک زندگی را کرد بنیان همچو موج
چون منوچهر اندر این دنیای پر آشوب عمر
زندگی با ید همی افتان و خیزان همچو موج

*

"پیمان عشق"

ای فدای روی زیباییت دو چشم بیقرارم
ای فدای مقدمت جان و دل و دار و ندارم
عاشق روی تو هستم ای گل زیبای نازم
آرزو دارم که بنشینم دمی اندر کنارم
ای بهار عشق وای اوج امید و زندگانی
من بسان بلبل سرگشته دنبال بهارم
غنچه لب با زکن تا بشکفت گلهای امید
با تبسم کن تو گلباران مرا ای گلعدارم
عاشق روی تو بودن افتخاری جاودان است
چتر عشقت را بگستر بر سرم ای افتخارم
ای همای بخت من در سایه عشق تو شادم
گر نگیری زیر بال من کس و بی ارج و خوارم
دفتر پیمان عشقت را بخون دل نوشتم
پایداری بر سر این عهد می باشد شعارم
گرچه هجران تو خود مشکلتر از مرگ است لیکن
اشتیاق دیدن روی تو سازد پایدارم
آرزوی بوسه ای از غنچه ناز لبانت
برده از دل صبر و طاقت برده از کف اختیارم
گر بمیرد در فراغت ای گل زیبا منوچهر
زنده گردد قلب من گر پانهی اندر مزارم

*

"غم میهن و هم میهن"

بازمین گویم غم را یا برای آسمان
باکه گویم رنج و حرمان و غم ایرانیان
از مصیبت‌های میهن خون چکد از دیده‌ام
سینه‌ام از درد میهن گشته چون آتشفشان
سرنوشت میهن همچون بخت محرومان سیه
اختر اقبال میهن سرنگون از آسمان
دیو استعمار و جادوی سیاه ارتجاع
تاخته برپیکر مجروح میهن بی‌امان
آن هدف بگرفته سربازان میهن را بسر
این هدف بگرفته قلب جمله میهن دوستان
آن یکی خواهد وطن را بی سپاه و بی دفاع
این یکی خواهد شد و فرما نروای بردگان
لاله‌ها روئیده از خاک جوانان وطن
گشته هر سوجوی خون از پیکر مردان روان
جمله فرزندان میهن غوطه و در خاک و خون
یا اسیرکنج زندانند این آزادگان
جای دانشگاه زندان است و جای درس تیر
جای تفریح و تفرج بر مزار مردگان
ارزش آدم شده ناچیزتر از گاو و خمر
گله‌های آدمی اندر صف آب است و نمان
قلب میهن زین مصیبت گشته مالا مال خون
قامت ایران خمیده زین مصیبت چون کمان
هم وطن برخیز هنگام نجات میهن است
مام میهن را رها بایدنمود از این زیان
گر نباشد مام میهن پیکر منهدم مباد
بی وطن کی زندگانی میکند آزادگان

*

"جلوه حق"

در پی گوهر دل خود را چو بر دریا زدم
چشم ظاهر بین فروبستم به ناپیدا زدم
با نهنگ و موج بنیان کن در افتادم بخشم
سیلی از دریا چشیدم مشت بر دریا زدم
بهرصید گوهر یکتا درون موج آب
جستجو بی باک کردم غوطه‌بی پروا زدم
جز خرف چیزی نشد عاید مرا از جستجو
هرچه در زیر او افتادم هر چه بر بالا زدم
عاقبت بر روی آب افتادم از بی مایگی
همچو گاهی در دل امواج دست و پا زدم
گوهر اندر قعر دریا بود و من در روی آب
هرچه بنمودم تقلا بیشتر درجا زدم
عقل را عاجز زحل این معما یافتیم
راه دل پیدا نمودم خیمه در آنجا زدم
گوهر گم گشته خود را ته دل یافتم
خون دل خوردم رسن برگوهر والا زدم
گوهر یکتای بیمانند من عشق تو بود
درک این معنا چو کردم در دل غوغا زدم
باده عشقت چو نوشیدم بفرمان عطش
مست و بیخود بال و پیر در عالم رؤیا زدم
با توان عشق از روی زمین برخاستم
آشیان بر قلعه همچون شهر عنقا زدم
با همای عشق در آمیختم از شور و شوق
پشت پا بر مکننت اسکندر و دارا زدم

خویشتن را فارغ از رنج و مصیبت یافتم
 دست رد بر سینه اندوه و غم یک جا زدم
 غافل از نیرنگ دنیا بودم اندر خواب خوش
 نغمه از بلبل شنیدم بوسه بر گلها زدم
 ناگهان طوفان آتش را رسید از گرد راه
 آشیان در شعله، من آتش بسر تا پا زدم
 آشیان در شعله آتش فنا گردید و من
 بال و پر در موج آتش یکه و تنها زدم
 در نبرد مرگ دانستم بهای زندگی
 زندگی بیهوده دیدم طعنه بردنیا زدم
 بار دیگر روح گشتم برفراز آسمان
 اوج بگرفتم قدم برگنبد مینا زدم
 جلوه حق را چو دیدم بیخود از دنیا شدم
 مست و بیخود بال و پر در عالم اعلا زدم
 جمله شمع و نور دیدم جمله عشق و شور بود
 چون نظر بر بارگاه ایزد داننا زدم
 خیره شد از نور حق چشم، فرو بستم نظر
 تا نگاه دل نظر بر گوهر یکتا زدم
 قلب من از جنب و جوش افتاد و من از آسمان
 سرنگون گشتم قدم بر عالم سفلا زدم
 دیده چون وا شد بهر جا جلوه حق یافتم
 نور حق در جلوه دیدم چون نظر هر جا زدم
 گوهر یکتا و عشق یار و نور ایزدی
 جمله با هم یافتم چون دیده بینا زدم
 چون نکو پنداشتم دیدم منوچهرها که یار
 بوده اندر خانه و من عالمی را پا زدم

*

"کلبه عشق"

خیر از بازی فردا نه توداری و نه من
 از سرا پرده اسرار جهان بی خبریم
 تو و من هر دو در این بادیه سرگردانیم
 دفتر دهر با سرار نوشته است استاد
 دیده غیر از شبهی از رخ دلدار ندید
 ز ورق عمر بود در دل امواج اسیر
 غوطه عقل زد دریا خرفی بیش نجید
 عقل عاجز بودا زد رک، در دل بگشا
 تو سن عقلها ساز و خم با ده بیار
 کلبه عشق بیا تا بمفا آرا نئیم
 با منوچهر سخن از دهن عشق بگو
 علم از عالم عقبانه توداری و نه من
 خبر از فتنه دنیانه توداری و نه من
 نکته حل معما نه توداری و نه من
 رمزا بین خط و الفبانه توداری و نه من
 علم آن صورت زیبا نه توداری و نه من
 طاقت سیلی دریا نه توداری و نه من
 دانش گوهر یکتا نه توداری و نه من
 جز دل امکان تماشا نه توداری و نه من
 غیر از این باده تمنانه توداری و نه من
 کاخ و ایوان مصفا نه توداری و نه من
 غیر از این عشق تمنانه توداری و نه من

*

" شمع "

روز و شب در آتش عشقت فروزانم چو شمع
روز و شب از درد هجران تو گریانم چو شمع
در فراغت دل درون سینه پرپر میزند
اشک حسرت می چکد هر دم ز مژگانم چو شمع
دامنم گلگون شد از خونا بچشمانم زبس
می چکد خونا بچشم روی دامانم چو شمع
در فراغت بسکه اندر کنج عزلت سوختم
روشنی بخشیده شام غریبانم چو شمع
آرزوی وصلت ای زیبا ربود از دیده خواب
دیده در راه تو سر در گریبانم چو شمع
عاشقت گشتم که باشم در کنارت شادکام
عشقت آتشپاره شد افتابرجانم چو شمع
تا روپوده‌ستیم می سوزد و من ساکتیم
تا رقیب آگه نگردد ز آه و افغانم چو شمع
قطره قطره آب می‌گردد تمام هستیم
لحظه ای دیگر در این بیغوله مهمانم چو شمع
از فروغ ظاهرم یاران حکایت میکنند
نیست آگه هیچکس از درد پنهانم چو شمع
چون منوچهر اندر این عالم کسی غمگین مباد
زانکه از هجر تو روز و شب پریشانم چو شمع

*

" دل پروانه "

دل پروانه اگر با رگه عشق نبود
قدرت عشق اگر در دل پروانه نبود
چشم پروانه رخی دید در آتش که چنان
آنچه پروانه شنید از لب سوزنده شمع
شاهد عشقی که لبش از دلب شعله گرفت
آنچه پروانه بپر کرد و تن خویش سوخت
گوهر عشق ز محراب صفا بود کآتش
تن پروانه توان عطش عشق نداشت
ایکه با چشم خرد عالم عاشق نگری
عقل جز عالم ظاهر نتواند دیدن
عقل گوید که نگهدار خودت را ز خطر
چون منوچهر که دل در طبق عشق نهاد

شعله شمع بجانش نتوانست خرید
این چنین در دل آتش نتوانست پرید
چشم عشاق جهان در همه اعیانندید
آن چنان نغمه ز معشوق کس هرگز نشنید
و امق هرگز ز لب چون گل عذرانچشید
نه جفا بود که بر پیکر پروانه رسید
آنچنان شیفته بر پیکر پروانه دمید
سوخت تا روح به پیوست بعشقت جاوید
جز زانندیشه دل عالم عشاق که دید
عالم عشق ز دروازه دل گشت پدید
قلب گوید بره عشق توان گشت شهید
خویشتن سوخت ولی راحت یاران طلبید

*

" زندان خصم "

خصم در زندانم افکنده است و زنجیرم بپا
من رها از بند با نیروی جادوی توام
بازجو پرسد ز افکار و ز طرح و نقشه ام
من ب فکر طرح بیمانند الگوی توام
باز پرسم پرس وجو از ایده هایم می کند
من ب فکر ایدآل و عادت و خوی توام
قاضی بیدادگام پرسد از جرمم ولی
من ب فکر خود بیاد چشم و ابروی توام
حکم اعدام بمن ابلاغ میگردد ولی
من بیاد نامه زیبای خوشبوی توام
آفتاب عمر من اندر لب بام است و من
همچنان در انتظار دیدن روی توام
سایه مرگم هویدا گشته بالای سرم
لیک من در فکر پیچ و تاب گسوی توام
جو خه اعدام قلبم را هدف بگرفته لیک
من ب فکر التهاب قلب دلجوی توام
سرب داغ از قلب من بگذشته و در منز خود
من بیاد آرمیدن روی بازوی توام
روح از جسم جدا گردیده و در آسمان
پرکشان اندر طواف کعبه کوی توام

*

" مهر ایران "

اگر صد تیر زهر آگین زنی ای خصم بر جانم
اگر با نیشتر بیرون کشی از کاسه چشمانم
اگر درهم نوردی تا روپود و رسته جانم
مرا از مهر ایران نگسلانند عهد و پیمانم
اگر مغز مرا در روغن سوزان بسوزانی
اگر قلب مرا برسیخ در آتش بگردانی
اگر از تن جدا سازی به تیغی هردوستانم
مرا از مهر ایران نگسلانند عهد و پیمانم
اگر سازی جدا از پیکر من جمله اعضایم
اگر در هاونی درهم بکوبی استخوانهایم
اگر خاکستر مرا افکنی بیرون از ایرانم
مرا از مهر ایران نگسلانند عهد و پیمانم
اگر در شعله آتش بسوزانسی زبانم را
اگر با میله داغی کنی بریان لبانم را
اگر با چکشی درهم بکوبی فک و دندانم
مرا از مهر ایران نگسلانند عهد و پیمانم
اگر در پیش چشم من بسوزانی تو ماوایم
در آن آتش بسوزانی زن و فرزند و ما مایم
اگر در پیش چشم من بسوزانسی عزیزانم
مرا از مهر ایران نگسلانند عهد و پیمانم
تو خونم را بریز ای خصم خون آشام بد اختر
بسوزان پیکر مرا تا شود این جسم خاکستر
ولی عشق وطن آمیخته با شیره جانم
مرا از مهر ایران نگسلانند عهد و پیمانم

زندان انفرادی اوین ۱۳۶۰

و آنچه دیگران درباره دکتر سلیمی
نوشته اند

مراد استانی ز دون همتان
ندانی که نامردم پست و دون
وطن را چسان زیرور کرده اند
چنانش جنون راه و لا گرفت
هنر خوار و دانش به پستی رسید
رزالت چنان گشته پر منزلت
سراندا ز مردی که هم جان و تن
لبش وانشد جز با یران زمین
یلی پرز جوش و زگردان دهر
مشیری بصیر و رفیقی علیم

*

یقین در وجودش بشیر اندرون
درافتاد روزی ز اقبال بد
روان ساختندش به بیدادگاه
از آن اتهامش ز بس بیش شد
خدا ناشناسی بوقت قضا
ردایش فکند از بروبی شکیب
یکی ناسزا گفت و دشنام داد
ندانم چه گویم در این گیر و دار
دهان همچو کوهی چو آتش فشان
مبرا ز وحشت چو گل باز کرد
فروما یگان خون من صدهزار
رذین قطره اش گلبنی پا شود
یکایک گلی آتشیمن آورد
اگر اجنبی با تو همراه شد
دگر مرگ همچون منی آرزوست

چنین گفت مردی ز فرزندگان
فروما یکانی پلید و زبون
کز و همچو خود آبرو برده اند
که محنون بفرماندهی جا گرفت
ریا شد متاعی که ملت خرید
که جائی ندارد دگر معدلت
قوی داشت با عشق و شور وطن
کلامش همه عشق این سرزمین
ادیبی پرا حساس و بس با هنر
پژوهشگری پر ز صبر و حلیم

بتدبیر مردی زیاران فرون
بچنگال نامردمی پست و دد
بجرم طرفداری از پادشاه
که عشق وطن در دلش کیش شد
محارب فراخواندش او با خدا
بر آن شیر در بند برزد نهیب
سپس ناروا حکم اعدام داد
خروشید آنمرد ایرانمدار
زند شعله از اندرون بر زبان
سخن این چنین آنکه آغاز کرد
چو ریزد بر این خاک پرافتخار
بهر شاخه صد غنچه پیدا شود
نگهبان این سرزمین پرورد
چو تو دشمن هر وطنخواه شد
که ایران نبینم بدست عدوست



بانو اقد سرنجم آبادی همسر جوان دکتر سلیمی شیرینا نویسنده پیوسته دوشادوش
همسرش در نبرد با رژیم خون و آتش جمهوری اسلامی همراه بود سرانجام نیز
جانشر را در این راه و دور از میهن در استانبول ترکیه از دست داد .

وطن را تو از این ددان برستان
بدستور قاضی دودستش بیست

برگبار تیری تنش پاره شد
ز تن خون پاکش سرعت روان
بشانه سرفاتاد و چشمش بیست
سراز شاه اش چون بسینه فتاد
در باغ رضوان برا و باز شد
ندا داد اندر دم آخرین
زمن مانده اندر جهان یک نیاز
بشعر اندرم مایه جوش شد
که بر آنچه او مانده در انتظار
توانست ببازوی و راسخ بعزم
وطن پرستانی به تیرو خدنگ
وطن سجده گاه خدا میکنی
چنین داد ستار من انتقام

پاریس - ۱۳۶۱/۳/۲۲
(صدیق)

زد آنگاه بانکی که ای نوجوان
در این دم کتیفی بداندیش و پست

سزای وطنخواهیش داده شد
تبسم بلب آمدش بی امان
از آن تیر جا نسوز در هم شکست
روان شاد آزاده پاک زاد
مرادش بکام و سرافراز شد
نکورای فرخنده سیرت چنین
الا هم گهر مرد گردن فرار
نیازش همی گفت و خاموش شد
تورا خواهم از ذات پروردگار
قوی پنجه بینم بهنگام رزم
از این مردم پست صد روی رنگ
مرا از غم آنگه رها میکنی
منوچهر در آخرین دم پیام

چنانچه حرفهای اول هر سطر از سروده را کنار هم بگذاریم چنین
خوانده میشود :

" منوچهر سلیمی در آخرین دم فریاد زد ستار من انتقام "

بعد از ظهر روز سه شنبه اول دیماه ۱۳۶۰، روزنامه‌های اشغالی تهران، خبر اعلام ۱۲ نفر از وطن پرستان ایران را چاپ کردند. در میان این ۱۲ جانباخته وطن، نام دکتر "منوچهر سلیمی" نیز وجود داشت. گناه او را آخوندها برنامهریزی دوگروه "پارس" و "سامان" بمنظور براندازی رژیم منحوس "جمهوری اسلامی" اعلام کرده بودند. پیکر تیرباران شده دکتر سلیمی را به خانواده اش تحویل ندادند، تنها شماره قبری در بهشت زهرا داده شد که واقعا معلوم نیست متعلق به او باشد. با وجود فشار و تهدید ملایان برای جلوگیری از عزاداری و برخلاف وصیت او که خواسته بود در مرگش کسی اشک نریزد، و برغم آماه باش سپاه پاسداران سرا سرگیلان، مردم شریف و وطن پرست رودبار چهل روز عزای عمومی اعلام و عزاداری کردند. سیاه پوشیدند و اشعار ملی و میهنی "سلیمی" را زیر لب زمزمه کردند. و هنوز هم می کنند.

دکتر "منوچهر سلیمی" در سال ۱۳۲۲ در روستای "گلنگش"، در شرق کوهستان "دال فک" در اطراف شهرستان رودبار گیلان زاده شد. "دال فک" به زبان گیلانی، به معنای آشیانه عقاب سیاه است و خانواده دکتر سلیمی نیز از دال فکی ها، یعنی عقابان سیاه کوهساران گیلانند که از ۲۵۰۰ سال پیش در آن ناحیه سکونت دارند. منوچهر سلیمی پس از پایان تحصیلات متوسطه خود در دارالفنون به ایالات متحده سفر کرد و در رشته سیاست و حقوق بین الملل، دکترای خود را دریافت داشت. در زمان تحصیل در دانشگاه، همواره از دانشجویان ممتاز بود و ضمن تحصیل به تدریس در همان دانشگاه نیز می پرداخت. پس از دریافت دکترای خود، دانشگاهش از او دعوت کرد که کار تدریس را در آمریکا ادامه دهد، اما او نپذیرفت و گفت:

با آنکه به هزینه شخصی درس خوانده ام و دولت ایران در تمام این ارز

تحصیلی من دخالتی نداشته، چون میبهم به من نیازمند است ترجیح می دهم به ایران بازگردم و به مردم خدمت کنم.

پس از بازگشت به ایران در مدرسه عالی پارس و دانشگاه ملی به تدریس پرداخت، به معاونت سازمان جوانان نیز انتخاب گردید و به تقاضای مردم رودبارکاندیدای نمایندگی مجلس شورای ملی شد. اما با مخالفت حزب ایران نوین روبرو گردید زیرا به سن قانونی برای انتخاب شدن نرسیده بود. با این حال، در انتخابات نفر دوم شد.

پس از تاسیس حزب رستاخیز، به عضویت این حزب درآمد و عضویت هیات اجرائی آن انتخاب گردید. همچنین به ریاست باشگاه دانشجویان کشور نیز انتخاب شد. در انتخابات بعدی، بازکاندیدای نمایندگی مجلس شورای ملی از شهرستان رودبار گردید و با اکثریت قاطع و قریب به اتفاق مردم زادگاه خود، نماینده آنان در مجلس شد.

در دوران نمایندگی، صرفنظر از خدمات میهنی موفق شد شهرستان رودبار را به سرعت بپای شهرستانهای آبا دو پیشرفته کشور برساند. مختصری از اقدامات عمرانی که در دوران سه ساله نمایندگی او انجام پذیرفت به شرح زیر است:

احداث بیمارستان یکصد تخت خوابی در مرکز شهر، تکمیل شبکه برق شهر و برق رسانی به بخشی از روستاهای اطراف، تاسیس دانشسرای دختران رودبار، تامین زمین رایگان برای احداث دانشسرای پسران در رستم آباد و تاسیس هنرستان فنی و حرفه‌ای در کلکستر و تامین اعتبارات ساختمانی آنها، احداث بیش از ۱۴۵ دبستان در روستاهای اطراف، تکمیل واحداث ورزشگاههای رودبار و منجیل، احداث جاده‌های روستائی در سطح بیش از هشتاد در صد روستاهای کوهستانی و تهیه ماشین آلات کشاورزی برای روستائیان، لوله کشی آب آشامیدنی بهداشتی در حداقل ۶۰ درصد از ۲۹۳ روستای شهرستان رودبار، احداث چندین حمام بهداشتی، تصویب و تامین اعتبار ساختمان پل رستم آباد

به تتکا بن بر روی سپیدرود، به تصویب رسانیدن طرح ساختمان پل
مشابهی بر روی رودخانه "شاهرود" در جنوب رودبار و صدها طرح عمرانی
و حیاتی دیگر.....

در مجلس شورای ملی، دکتر منوچهر سلیمی همواره مدافع حق و عدالت
و آزادی بود. به هنگام معرفی کا بینه ارتشیدانها را می گفت:
"آقای ارتشید، به شرطی به دولت شما رای می‌دهم که دستور بدهید
سربازان شما بروی مردم بی گنا ه شلیک نکنند و در عوض عوامل ارتجاع
سیاه یعنی ملایان را که پس پرده نهفته اند، دستگیر سازند."
در مبارزه با ملایان خائن از هیچ کوششی فروگذار نکرد. با کمک
دانشجویان، میهن پرستان و عشا یر محلی، روزی که قرار بود خمینی وارد
ایران شود، در تهران و قزوین و رودبار تظاهرات گسترده ای بر علیه
او برپا داشت.
او معتقد بود که جای ملادر مسجداست و حق مداخله در امور حکومت و
سیاست را ندارد.

پس از به ثمر رسیدن فتنه ملایان در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ رژیم بفکر دستگیر
ساختن او افتاد. روز سوم اسفند همان سال، رژیم غاصب یک واحد زرهی
مرکب از بیست دستگاه تانک و زره پوش و نفربر را با دو بیست تن از
کمیته ها و چریکهای مسلح بسلاحهای سبک و سنگین، با وسائل کامل
مخابراتی و پشتیبانی هلی کوپتر از پادگان منجیل، در میان برف و
کولاک شدید ما مورد دستگیری سلیمی کرد. این گروه، روستای "گلنگش"
زادگاه او را محاصره و خانه ها را یک به یک تفتیش نمودند و چون موفق
به دستگیری نشدند، اموال او و برادرانش را غارت کردند و رفتند.
همزمان، خانه او در تهران نیز محاصره و غارت شد و در دیوار خانه را
به رنگبار مسلسل بستند.

دکتر سلیمی، پس از این وقایع ناگزیر به زندگی مخفیانه شد، تا
آنکه شب پنجم شهریور ۱۳۵۸، مکان اختفاء او را کشف کردند و آنجا را
محاصره و دکتر را دستگیر نمودند. ابتدا در زندان اوین به بندش

کشیدند و سپس او را به زندان رشت فرستادند.

جنجال را دیوتلوویزیون و روزنامه و آگهی براه افتاد و مردم به
شکایت علیه او دعوت شدند.

روز محاکمه، حدود پنج هزار نفر از مردم دلیر رودبار در میان سرمای
شدید، با هزینه شخصی به رشت آمدند و در جلسه دادگاه و پیرامون محوطه
محل محاکمه اجتماع کردند. وقتی رئیس دادگاه به اصطلاح انقلاب،
وارد جلسه شد کسی از جای برخاست، ولی با ورود دکتر سلیمی، همه
حاضران بیجا خسته به سبک ملاحظا یرایش ملوات فرستادند. خشم رئیس
دادگاه برانگیخته شد. از حاضرین خواست هر که شاکی است جلوبیاید.
همه حاضران بیجا خستند و یکی از میانشان گفت: "مردم شهرستان رودبار
همه از دکتر سلیمی شاکی هستند که چرا رودبار را با دگر دو بیه مردم
خدمت نموده تا امروز به گناه این خدمت محاکمه شود. دکتر سلیمی شاکی
ندارد و همه ما تقاضای برائت او را داریم." رئیس دادگاه از بیم خشم
حاضران، گفت دکتر سلیمی تبرئه شده و به زودی آزادی شود. دوازده
بعد، دادگاه او را به سه سال زندان و پرداخت حقوق ایام نمایندگی مجلس
محکوم ساخت.

پس از هشت ماه زندان، در اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ دکتر سلیمی مشمول
عفو آخوندها شد، اما دست از مبارزه نکشید. ماه آزا د بود، ولی باز
شب سوم بهمن ماه ۱۳۵۹ او را از بیم آنکه در سالروز ۲۲ بهمن کودتای
ممکن است صورت گیرد، بازداشت کردند و به "اوین" بردند.

از آن هنگام تا تیربارانش در شب یلدا ۱۳۶۰ (۳۰ آذر) در سلول
انفرادی، و ممنوع الملاقات ماند و هیچکس از سر نوشتش اطلاعی نداشت.
تنها اخبار پراکنده ای که زندانیان آزا د شده گهگاه می آوردند حکایت
از آن داشت که زندان است و در زیر سه منگترین شکنجه ها، مقامست
می‌کند و به مبارزه ادامه می دهد. همچنین موفق شد پیش از تیرباران
پاره ای از اشعار را که سروده بود از زندان به خارج بفرستد. جمعا
۱۸ ماه در زندان بود و به هنگام جان باختن ۳۸ سال داشت. از دکتر سلیمی

همسری جوان و دودختر ۱۵ و ۱۹ ساله باقی مانده .

پیروان مکتبش که هم اکنون در ایران اسیر به نبرد با اهریمنان حاکم مشغولند، او را شیرخونین یال کوهستان می نامند و داستان مبارزانش دهان به دهان در ایران می گردد .
از سرودهای اوست که :

ای سراپا غرق در خون جوانان ، ای وطن
ای به گرداب بلا افتاده حیران، ای وطن
ای بطوفان حوادث داده کشتی را ز کف
نا توان بر تخته ای در قلب توفان، ای وطن
نا خلف فرزندهایت مصدر کل امور
جمله فرزندان لایق کنج زندان، ای وطن

.....

قلب بیمار منوچهر از برایت می طپد
درد میهن را تو گوئی نیست درمان، ای وطن

(زندان اوین - ۱۳۶۰)

روزنامه ایران آزاد چاپ پاریس شنبه ۲۷ آذرماه ۲۴۵۱

ایران آزاد
شنبه ۲۷ آذرماه ۲۴۵۱

آنها که در راه وطن مردند

به مناسبت چاپ اشعار مردی که به خاطر ایران جان داد .

آنها که جان بر سر عقیده و آرمان خویش نهادند . آنها که برای آزادی ایران مردند ، بیشمارند . در این روزگار وحشت که مبشران تاریکی کا کل خورشید را کنده اند و در چاه ویل خاموشی و سیاهی افکنده اند ، آرزوهای بسیاری با تک تیرهای خلاص به خاک افتاده است . از هر گروه و مسلکی ، با هر عقیده ای ، اگر در راه ایران مردند ، یادشان برای ما گرامی است .

دکتر منوچهر سلیمی یکی از این وطن پرستان بود که هنگام تیرباران شدن فقط ۳۸ سال داشت . پس از مرگش ، مردم رودبار به او شیرخونین یال کوهستان نام نهادند و شعرهایی را که از زندان فرستاده بود ، دست بدست گردانندند . بویژه دوشعر " خصم در زندانم افکنده است و زنجیرم بیا " و " اگر صد تیر زهر آگین زنی ای خصم بر جانم " .

دکتر سلیمی شاعر نبود . بلکه در رشته علوم سیاسی و حقوق بین الملل ، از دانشگاه "الی نویز آمریکا" دکتر گرفته بود . از روستای گلنگش عما رلو ، از شرق کوهستان دال فک آمده بود . آنجا که "آشیا نه عقاب" نام دارد . مردی که از آشیا نه عقاب برخاسته بود ، دوباره زندان رژیم حاکم بر ایران گرفتار آمد . او می گفت که نمی تواند تیرباران شدن جوانان ، کشته شدن زنان و پیریشانی ایران را تحمل کند و مبارزه را در پیش گرفته بود . بار دوم که دستگیرش کردند و به زندان اوین فرستادند ، دیگر روی آزادی را ندید . او را "در شب سیاه طولانی" در یلدا ی سال ۱۳۶۰ در زندان اوین تیرباران کردند . در طول یازده ماه زندان که موفق نشد همسر و دودخترش را حتی یکبار ملاقات کند ،



شهادتی جاوید

از کوه‌های سربلک کشیده دالفک

آخرین ناری که او را دیدم . رمایی بود که مرا برای اولین بار به همراه دو پاسدار از زندانیان بی‌وطن به بند زندانیان انفرادی زندان اوین هدایت میکردند . در اطاقی کسسه معلوم شد منطبق به کجوشی معدوم رئیس زندان بوده است ، وقتیکه کمربند و سایر وسایلی را که تصور می‌رود با آنها زندانی خودکشی کند از من تحویل میگرفتند ، او را از انتهای بند به همراه چند نفر باین دفتر آوردند ، به محض دیدن ما نند همیشه قهقهه‌ای سردا دودون بیسم از پاسداران و جا فوکشان مسلح که همه جا را احاطه کرده بودند ، بمسدار احوال‌پرسی هر چه در دل داشت و در خور

تنها با شعر زندگی می کرد . شعرهای او را تکه تکه ، روی ورق پا رها از زندان خارج کردند . به زودی مجموعه شعرهای او که یا دگا ردوران زندان است منتشر خواهد شد .

به چند تکه کوتاه از شعرهای زندان این ایرانی وطن پرست توجه کنید :

من آن دلداده راه وطن ، فرزندانم
 که با عشق وطن پرورده قلب و جسمم جانم

اودرچهار دیواری زندان ، ایران را به جوان وطن پرست می سپارم
 میگوید :

ای جوانان وطن - جان شما جان وطن
 چون شما هستید تنها پاسداران وطن

پاریس - روزنامه جبهه نجات ایران
 ۱۵ تا ۲۲ دیماه ۱۳۶۱ - ۵ تا ۱۲ ژانویه ۱۹۸۳

دزخیمان خونخوار و گرگ مفتیان
 بیرو اما م کذاب بودند نشان کردو
 به همان نحو که اورا بخارج پسر
 میگرددند با خنده بیفام داد که به هتل
 اوین خمینی خوش آمدی و گفت که
 اطاق تک نفری منتظر پذیرائی است .
 در صورتیکه سلولهای انفرادی اگر چه
 برای یک نفر هم جای کافی نداشت
 ولی در همانجا ۴ نفر و بعدها ۴ نفر
 مورد پذیرائی قرار گرفته ؛ بطوریکه
 خواب شبانه نویستی صورت میگرفت و
 هر یک میبایستی ساعاتی را ایستاده
 چرت میزدند .
 او در دوران ۱۱ ماه زندان اگر چه هر
 روز ساعتی با شکنجه های جسمی و روحی
 همراه بود ، ولی همچنان با روحی
 آزاده و طبیعی بنده آشیان یک آن
 دست از مبارزه پی گیری خود بر نداشت و
 حتی بعد از رویت حکم اعدامش ، مرگ
 را آنچنان به مسخره گرفت که موجب
 حیرت بیگانگان و بیوطنان حنا بست
 میشدند و آنان را با این حقیقت آگاه
 ساخت که ما ایران عفا نهائی ایس
 جنس بی باک و پاک باخته دارد جانی
 برای زاغ و زغن نیست .
 او اگر چه درستی نزدیک ۳۴ سال بدست
 مثنی بیوطن تیرباران گردید ولی

در این مدت کوتاه زندگانی علاوه
 بر خدمتاتی که دریا بگاه دانشگاهی
 بخامنه عرضه میداشت همه مساعی خود
 را صرف رفع نیاز مندیها و عرضه
 خواسته های هموطن حوزه انتخابی
 خود در خانه ملت مینمود .
 از فکری منظم و قلمی استوار
 برخوردار بود ولی هیچوقت و هیچگاه
 در میدان شعرو شاعری جولان نداد
 و اثری منتظم و مفی از خود بجای
 نگذاشت اما با زده ماه زندان
 انفرادی طبع سرکش این زاده
 کوهستان را آنچنان به غلبه
 و هیجان آورد که ناگزیر قالب شعرا
 برای بازگوشی درد بزرگ خود برگزید
 و سروده های از خود بجای گذاشت .
 ساعاتی قبل از اعدامش قطعاتی
 چند از مجموعه خود را بیکسی از
 زندانیان سپرد که متعاقبا " به
 بستگانش تحویل گردید .
 از نظرا رج نهادن باین زاده کوههای
 سربلک کشیده " دالفک " که جز عشق
 به میهن و نجات وطن وهم میهنان در
 بندرفته اش آرزوی دیگری نداشت
 ضمن تسلیم بخانواده ارجمنسد و
 دا عذارش یکی از سروده های این را از
 نظر خوانندگان و همزمسان
 میگذرانیم .

من آن دلداده راه وطن فرزندانم
 که با عشق وطن پرورده قلب و جسم وهم جانم
 نخستین عهد خود را با وطن بستم زهنیاری
 من آن عهد ازل را تا ابد پای بند و خواهانم
 نخستین عشق من عشق وطن بوده است و آخر هم
 براه عشق ایران عزیزم میدهم جانم

تعلیم به کهنکشان نهادای ایران

رژیم ناسلمان خمینی و همسسان شهکارا لبرتنظمی ارجون شیشه است .
 ادامه حرکت این صیبه مرگ و وحشت و ویرانی بدون خون مردان و گردان وطن پرست که همچون
 صخره در هر قدم در شکستش ایستاده اند ممکن نیست .
 از آغاز تا به انجام . این رژیم خون طلبید و خون می طلبید ، خون سررگان ، خون سرداران ، خون
 سربازان ، خون میهن پرسان ، خون ارشندان ، خون امرا و سیروهای مسلح مدگانه ، خون مشایخ
 دلمیر ، خون روشنفکران سره ، خون دانشمندان ، خون شعرا و نویسندگان و هنرمندان با نقسوا ،
 خون پرهیزکاران ، نویسندگان ، حسودانها ، جاهلانیها ، امیرانها ، متمدنیها ، افسرداروهای
 خون رحیمیها ، خون بدره ایها ، خون عاملیها ، خون پلیسیها ، خون مدرسها ، خون پاکروانها
 خون بارها ، خون شمس شیرینی ، خون سبک خوار ، خون رسان و مردان بیروخوان مبارزی که در خم
 کوهها ، عرصه میدانها ، پهنای حبابانها ، در آبها و جنگلهای شمال و کمربتن کوههای محوب ، در کرمندت
 های جنوب و شرق و مرکز ، در خانه و مدرسه و دانشگاه ، در مزارع و دهات ، حتی در ساحل خود معابد ، علمیه
 این رژیم پلید و نادمی که بنیت لغات اسلامی بنیان نهاده است ، همچنان اندازه که این رژیم در
 خونخواری سیری ندارد ، مردان مبارز ایرانی نیز صحنگی و باس و آراها افتادگی را در این سیرد
 علمیه کفر و مصلحت ایرانی نمی شناسد .
 شعار بلان ایران امروز علمیه محول رژیم ایست ، بگردننا نگردیم ، بپس این مبارزه ادامه دارد تا
 پیروزی .

آذرماه ۱۳۵۸ ایران دوستان تاهداریها در افتادن سربازی سرگ تند که فعالان و آدمکشان رژیم
 خمینی به انجام آن بسیار تلخید ، مثل شهر با رنجیب برای آنها ساوی درهم شکستن هرگونه
 مقاومت در سیروی در باشی و در نتیجه در همه سیروهای دیگر ایران بود .
 طرح گذرده و رهائی سخن شهر با رنجیب امروز سینه تاریخ سپرده شد و راه اورا هزاران مبارز
 وطن پرستند ، خون او بر رجه مقاومت را آسپاری کرده ، و اسپس دم او مسار دیگران ندوشن هسای
 افسرده را گرم کرد ، او رفت ، با من فاسد و راهش حسانه شد .
 هموطن : تا حور شد در آسایشها سینه مبارزان ایران ترک و طبعه و میرت نخواهد کرد ، سرزمین ما مهد
 مردی و برزگی است ، دامان مادران ایرانی مرد است ، این عظمت را از جامعه ما نمیتوان گرفت .
 امروز در برابر اسما درانی که سرداران و مبارزان بلند آوازه پرورنده مردم ایران به تنظیم اسسد ،
 نماسها تسلیم برداریم ، ما سرشمن خدا شناس و ناسلمان و حده کرم و مدو ط به دارم محاسرات
 فاسونی سرودند و دل مبارزان آرا می نمی گیرد .
 ما بیدگه ایران ، ایران شود و محمد مرگ کره بران گردد ، ایست مرغان سرگ و خط حرکت و جوشن خون
 شهیدان بلند آوازه ما .

درود بر همه عاشقسانان راه وطن

سلام بر هموطن سرگ شهر با رنجیب سربا رحموسی که جراح راه بود و حسانه شد ، که نمونه بود و شانه شد .

نرف راده سربارایسزان زمین
 همه نارو بودن رعیت و وطن
 رها تا کند خاک آرادگان
 بکایک دلبران حاکم سار
 آران خاک روح سیراندن همان
 ره اتحاد و نگاهم نمود
 سروران ، نامرد ، ایران فروش
 مذاکار سربار حاکمان ما
 بل ، پهلویانی ز یاد فرگند
 فسر و او چون خاک افتاد
 عهد مبره ر دشمنان ما
 اگر فرمندی داشت ، آن با هر
 نتابنده ، فریاد دل میکشید
 قسم ، چون ایران زمین حوره بود
 آرایش رو ، نمودن دشمنان هراس
 بقیس دارم آن افسران مدار
 رها داشت تا در ره خاک خویش
 آرا و هر چه گویم ، سخن ناراست
 نکوهی و عوش سیرت و راست بود
 شایستگی ، رنجه ، معنار داشت
 ورا و حرف ما چنانه کن کی شنید
 در اکاف او هر چه دیدم زمین

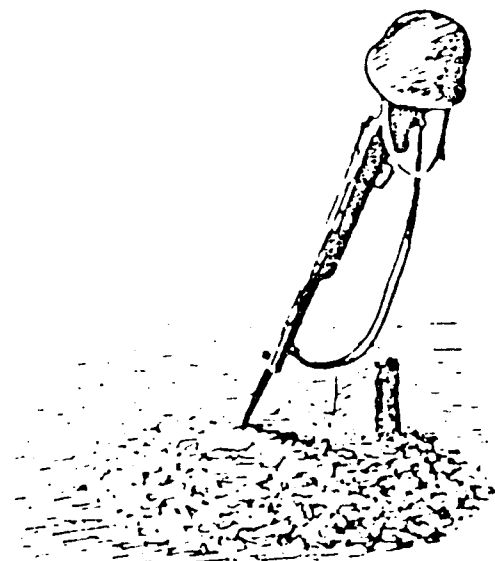
که والا کهر بود به آفرین
 نمودن مگر ، مهر ایران بنس
 به احوالست ، نام آوزدیرمان
 وطن دوستان سرافرار را
 رهبری و محوری ره خاندان
 که ایران رها سازد آرایش نمود
 که دروغت افتاده آرایش نمود
 بعون در کشیدش به تیر سلا
 مبادا ، رها کرده ، ایران رسید
 گل نار میس ، فصا ، ساداد
 که بودش ، ورا ن مردای ایران هراس
 بدان شور ایران ، که بودش بسز
 دل ، دشمنان و آن میدریند
 حیانت رها طرد کرده بود
 ز ایران همان برنو ، مبادا سراس
 که بودش ز شاهان ایران تبار
 خاک افکند ، بیکر ، بیاک ، خویش
 که او ، آریه پسندگان حد است
 سردانگی ، بی کم و کاست بود
 و خودی نهی گشته آرادان است
 گردن محوری ندیدی رسید
 همه عاشق شهر سار نمیشد

از : دکتر منوچهر سلیمی (۱) جانبا ز راه وطن و ناسیونالیست ایرانی

اگر مد تیر زهر آگین زنیای خم بر جانم
 اگر با نیش تیر بیرون کنی از کاسه جشمانم
 اگر در هم نوردی تار و پود و رشته جانم
 مرا از مهر ایران نگسلاند عهد و پیمانم
 اگر مضمز مراد روغن سوزان بسوزانی
 اگر قلب مرا بر صبح در آتش بگردانی
 اگر از تن جدا سازی تیغی هر دو دستانم
 مرا از مهر ایران نگسلاند عهد و پیمانم
 اگر سازی جدا از بیکر من جمله اعضا یم
 اگر درها و نی در هم بکوبی استخوانها یم
 اگر خاکستر مرا افکنی بیرون از ایرانم
 مرا از مهر ایران نگسلاند عهد و پیمانم
 تو خون سهرای بریزی خم خون آخام بد اختر
 بسوزان بیکر مرا تا شود این جسم خاکستر
 ولی عشق وطن آمیخته با شیر و جانم
 مرا از مهر ایران نگسلاند عهد و پیمانم

(۱) دکتر منوچهر سلیمی گلنگی نرسزند علمتقی اهل رود بار گیلان استاد دانشگاه در دوره علوم سیاسی و علوم بین
 المللی ، نماینده شهرستان رود بار در مجلس شورای ملی و رئیس یادگاه دانشجوین مراکز کفر در سراسر
 روزه و جنبه سیاسی آن زمان ، ۱۳۲۰ خورشیدی در سن ۲۸ سالگی در زندان اوین - در کنار دیوار " الله اکبر " برآمده
 بر جسی و وطن دوستی بدست و دشمنان آخوندی تیر باران شد " روانی یاد " .

از کتاب حسن ناسیونالیستی در ایران جلد اول نوشته : خانک عشقی صنعتی





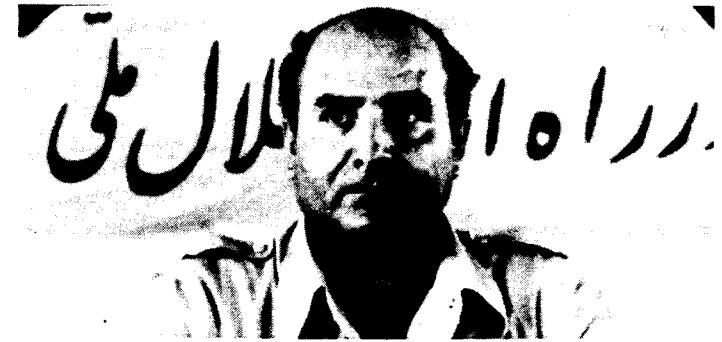
سال ۲۶۹۴ ایرانی ۸۷-۱۹۸۶ مسیحی

سازمان ایران پرستان

هموندان این سازمان، نخستین گروهی بودند که پیش از آمدن اهریمن همیشه با ایران، دست بپیرد آغازیدند و زیر پوشش آشتار "دفاع از حرمت و حقوق دانشگاهیان و دانش پژوهان ایران" و در نهان بنام "سازمان ایران پرستان" و بنامهای گوناگون "جام جم"، "جانبازان میهن"، "فرزندان گاو آهنگر"، سازمان انتقام، ...
 بچندت با دستار بزرگ شتافتند و در این راه دهها جانبازارا ارمغان ایران بزرگ کردند.
 نادهای بانگ و سرافراز این سازمان: دکتر منوچهر سلیمی استاد دانشگاه، مهندس فرح سرمد، دکتر صبا، مدرس، مهندس سیاوش تکی و سرهنگ کیوان منس بودند که بدست تازیان جان باختند.

دی ۲۶۹۴

دی ۲۶۹۴	پنجم شنبه (شنبه)	آسوده روز	تاریخی	بهرام
۲	شورستانیان برای بار دوم در ۲۲ بهمن ماه (نهاد دکتر منوچهر سلیمی)			



دکتر منوچهر سلیمی در حال سخنرانی میهن پرستان

اعلامیه سازمان جنبش ناسیونالیستی دانشگاهیان ایران

به مناسبت جان باختن چهار فرهنگدان و دلاور ایران پرست

شاهان مگانه سی آدرماه، یکی از شاهان سیسار شوم و نیکبخت با راست زیرا چهار ایران پرست دلیر: دکتر منوچهر سلیمی، مهندس فرح سرمد، دکتر صبا، مدرس، مهندس سیلوش شوگلی، از یارانی که از زمان دانشگاهیان به دست دژخیمان خونخوار دستار بزرگان باخشدند، ایستادگان مردان فرهنگدان بجای ترک ایران و بهره گیری از زندگی در کشورهای بیگانه و آسوده و راحت زیستن، در این راه مانده و مردان نه پای در میدان نبرد با اهریمنان نهادند و جان گرامی را و دیهه را نانی ایران کردند و تا آخرین لحظات از ریبیکار با خون آشامان خودداری نورزیدند.
 این حماسه آفرینان هیچگاه در برابر جلادان خم با پرونی و رددونان نه خمیدند و مرگ را بر زندگی ننگین تسلیم شدن با آنان رجحان دادند. این جانبختگان، خروشان و غران بر چوبه های داربوسه زدند تا به خویشتن گم کرده ها و بیوطنان، درس جانبازی و میهن پرستی و مردانگی بدهند.
 با داین روزندگان که افتخار ایران و ایرانیان هستند، گرامی، روانشان شاد و نامشکوه مندشان جاویدان باد.

پیام شماره ۱۴۷ ۲۲ فوریه ۱۹۸۵

شریه جنبش ناسیونالیستی
 دانشگاهیان ایران

کیمیا ^{جاب لندن} نجشنبه ۱۵ دی ۱۳۶۷ خورشیدی - شماره ۲۳۲
به یاد جان باختگان
۳۰ آذرماه ۱۳۶۰

دکتر سلیمی در زندان اوین، در سلول انفرادی و ممنوع الملاقات بود. او مردانه در برابر شکنجه‌های وحشیانه رژیم مقاومت کرد. نه لب گشود که دیگران را لو بدهد و نه سر به تضرع خم کرد که دشمن را شادمان کند. پیش از اینکه تیربارانش کنند، اشعاری را که سروده بود، مخفیانه به کسک هم زنجیرانش به پیرون زندان فرستاد. ساعت ۲ بعد از ظهر روز دوشنبه سی ام آذرماه ۱۳۶۰ دژخیمان دکتر سلیمی را فرا خواندند تا وصیت نامه‌اش را بنویسد.

اگرچه خط دکتر سلیمی در وصیت نامه‌اش نشان از اضطراب آخرین لحظات زندگی را دارد، اما انشای وصیت نامه و جملات آن نشانه‌ای از سربلندی و میهن پرستی یک آزاده ایرانی است. چنانکه دژخیمان اوین دو جای وصیت نامه را که صراحت بیشتری به پایبندی او به ایران داشته، سیاه کرده‌اند.

دکتر ضیاء مدرس، متولد تبریز، برخاسته‌ای از سرزمین قهرمان پرور آذربایجان، وکیل دادگستری و تحصیل کرده فرانسه بود و در طول زندگی نسبتاً کوتاهش، سودانی جز عشق به ایران و آرزوی جز سربلندی میهن نداشت.

دکتر مدرس را در بهمن ماه ۱۳۵۹ به انبساط میهن پرستی و مبارزه با رژیم اسلامی بازداشت کردند و او را به زندان اوین بردند. در طی یازده ماه زندان، شکنجه دژخیمان حکومت اسلامی را با مردانگی تحمل کرد و در برابر آنان سر خم نکرد و شامگاه روز سه‌شنبه سی ام آذرماه ۱۳۶۰ هنگامی که در شب تیره و دراز یلدا، او را با همزمانش در برابر جوخه آتش قرار دادند با غرور و افتخار نام ایران را بر زبان میراند.

شامگاه سی ام آذرماه، (شب یلدای ۱۳۶۰)، دوازده ایرانی آزاده و میهن پرست در زندان اوین در برابر جوخه آتش پاسداران رژیم جنایتکار خمینی ایستادند و رنگارنگ گلوله‌های جلاخان، اندام سرو آسای این فرزندان راستین ایران را غرق در خون کرد.

میهن پرستان دلیر: دکتر منوچهر سلیمی - مهندس فرخ سرمد - دکتر ضیاء مدرس - مهندس سیوش توکلی - تیمسار هوشنگ صفائی - خانم گلناز نقیب زاده - سرگرد قدرت الله ترکمن - آقای کاظم بدخشان - دوشیزه داج گل و سه نفر دیگر از اعضای دو گروه «پارس» و «سامان» که برای براندازی رژیم اخوندی مبارزه میکردند. در شامگاه سی ام آذر درحالی که بطور دستجمعی سرود های ایران را میخواندند و قلب مهربانشان برای ایران و ایرانی می تپید، به خیل شهدای راه وطن پیوستند.

از هفده سرو آزاده ایرانی، اندک اطلاعاتی درباره زندگی دو نفر آنان دکتر منوچهر سلیمی و دکتر ضیاء مدرس را برابمان فرستاده‌اند.

دکتر منوچهر سلیمی، زاده کوهستان دالفاک گیلان، متولد ۱۳۲۱، استاد دانشگاه و نماینده پیشین مجلس شورای ملی از نخستین روز روی کار آمدن رژیم مذهبی به مبارزه با آن برخاست و در پنجم شهر بورماه ۱۳۵۸ دستگیر شد. او را برای محاکمه به شهرستان رشت بردند. دادگاه زیر فشار افکار عمومی، دکتر سلیمی را به سه سال زندان و پرداخت حقوق دوران نمایندگی مجلس محکوم کرد. دکتر سلیمی پس از ۸ ماه مشمول عفو قرار گرفت و آزاد شد ولی دست از مبارزه برنداشت تا اینکه ۹ ماه بعد، در شب سوم بهمن ماه ۱۳۵۹ او را بازداشت و به زندان اوین بردند.



839 Royal Ann Lane
Concord, CA 94518

۱۲ دیماه ۱۳۶۳

تحقیق در مذهب اسلام - بدو از

تعصبات مذهبی نمایانگر آستکه:

رسالت، خلافت و امامت یعنی آزادی
 بی قید و شرط در آدمی، شرارت،
 عارت و اسارت.

بردگی و بندگی، سنکسار و نابودی
 فرهنگ و هنر و تمدن و به زنجیر کشیده
 شدن خرد و دانش و زیر پا رفتن همه
 ارزشهای والای اخلاقی و انسانی و شنیدن
 زنگ شتران و بوسه زدن بر سنگ و خاک
 صحرای سوزان مکه، آنهم در زمان دست
 یافتن به قضا.

x x x x x x x x

برحیثید ای فرزندان آمارد که آسیانه
 شاهین شرق (کوروش) لانه زغن‌ها و پایگاه
 امامت نیست.

از یاد داشت‌های دکتر سلیمی در تاریخچه
 دالفاک و آمارد.

سالگرد
شهادت



پنج سال پیش در
 چنین روزها بی قلب دو
 ایرانیخواه با گلوله
 جانان رژیم جلادها از
 حرکت باز ایستاد.

شهادت شهیدار
 شفیق فرزند والا حضرت
 اشرف بهلولی در پاریس

و شهادت دکتر منوچهر
 سلیمی رئیس سازمان
 جوانان ایران در تهران
 خون پاک این
 دلاوران مزرعه مقاومت
 واقعی مردم ایران و
 درخت تنومند وطن را
 آبیاری کرد. نامشان
 گرامی و یادشان در دفتر
 حماسه ملی مردم وطن
 ما جاودان باد.

بار دیگر دورد به
 روان اویسی‌ها، خسرو
 دادها، بدره‌نی‌ها و
 جهان‌بانی‌ها، تاحی‌ها،
 مدرس‌ها، رحیمی‌ها،
 امینی افشارها،
 باکروانها، شمس
 تبریزی‌ها، محقی‌ها و
 همه سرداران بلندنام
 ایران

۴. شامیاتی

یلدای سیاه سال ۱۳۶۰ خونبارتر از آن بود که در کیهان شماره ۲۳۲ مختصر یادی از آن شده بود.

در کنار آن دوازده آزاده، مردان و زنانی که در آن یلدا به خون غلطیدند، دیگر دلاورانی بودند که دست در دست هم «انالحق گویان» سرفراز و مفرور پیکر پاک شان با گلوله‌های رژیم مشیک و خون پاک شان، بخاطر ایران و سر بلندی ایران بر زمین ریخته شد.

سحرگاه روز دوم دیماه ۱۳۶۰ بود که همسر سرهنگ شهید جمشید فروغی، تلفی خبر اعدام همسرش و بیاری دیگر از نظامیان و غیرنظامیان را که سه ماه قبل از آن در هجوم شبانه به‌خانه‌هایشان دستگیر شده بودند به‌من اطلاع داد.

به‌خانه‌اش رفتیم، آزاده‌زن مانند سرو ایستاده بود... سیاه پوشیده و نه گریان...

به‌بهشت زهرا رفتیم که از اوین توصیه شده بود: «بروید اما بی سر و صدا... نفسی تان درنیاید!!»

در آنجا بود که پدران و مادران پیر و سیدموسی، همسران، فرزندان، خواهران و برادران جانیانگهان شب یلدا را دیدم که آرام می‌گریستند... در حدی که رژیم اجازه داده بود. اما در عوض در اطراف آنان زن‌های آب توبه بر سر ریخته با مسخرگی زوزه می‌کشیدند که: فدای سر امام!!... چشمشان کور می‌خواستند به اسلام!!... خاست نکنند... به‌جهنم... به‌درد!!... و در آن وانفاسی عم و رنج، هیچکس نمی‌دانست در مقابل اهانت این جانوران چه‌عکس العملی انجام دهد.

این مختصر نه برای داستان نویسی است، که سرنوشت این مردان و زنان حماسه است نه داستان؛ و نه ذکر مصیبت است، که شخصیت و مقام والای آنان برتر از ذکر مصیبت و نوحه و روضه است؛ بلکه یادآوری کوتاهی از زندگی نامه ۵۹ نفر از مردان پادشاه است که در آن یلدا خونین، به‌سیاوش پیوستند. می‌خواهم که نه تنها نام و یادشان در آرشیو کیهان، بلکه در قلب هر فرد ایرانی ثبت گردد که برای «بیت دوام» آنان که «دل هایشان به عشق زنده بوده و هرگز نمرده‌انده» باید قلب هایمان را «جریده عالم» کنیم.

۱- سرهنگ پیاده ستاد امیر عبدالملک پور، که در سال ۱۳۱۱ در تهران متولد شد. تحصیلات متوسطه را در دبیرستان نظام گذراند و در سال ۱۳۳۳ از دانشکده افسری فارغ التحصیل شد. او از دوران دبیرستان از ورزشکاران خوب دو و میدانی و هم چنین همواره از والیبالیست های ارزنده ارتش بود.

سرهنگ عبدالملک پور به‌علت وسعت دانش نظامی و طی بهترین مدارج تحصیلی اغلب سمت استادی در دانشکده مقدماتی و عالی پیاده و هم چنین استادی دانشگاه جنگ را به‌عهده داشت و می‌توان گفت نوددرصد افسران ایران و بیشترین امرای ارتش و افسرانی از کشورهای پاکستان و ترکیه، از آموزش های آن استاد مهربان در دوره‌های مختلفه تحصیلات نظامی، بخصوص در دانشگاه جنگ بهره‌مند بوده‌اند.

۲- سرهنگ پیاده ستاد جمشید فروغی، که در سال ۱۳۱۲ در شهر تاریخی همدان متولد شد. تحصیلات متوسطه را در دبیرستان نظام طی کرد و در

سال ۱۳۳۶ از دانشکده افسری فارغ التحصیل گردید.

سرهنگ فروغی با درجه ستوان دومی وارد خدمت در گارد شاهنشاهی شد و تا روز سیاه ۲۲ بهمن، در همان یکسان خدمت میکرد.

او مدارج تحصیلی افسری در دوره‌های تخصصی مقدماتی و عالی پیاده و هم چنین دوره ستاد و فرماندهی دانشگاه جنگ را طی کرده بود. همسرش از خانواده‌های متدین و سرشناس قزوین بود. به‌همین جهت پس از شهادت او کاروانی از اتوبوس و اتوبیل از مردم خوب زادگاهش همدان و زادگاه همسرش قزوین به‌نهران آمدند تا به‌این بانوی خوب که بیش از ۲۰ سال دبیر دبیرستان ها بود، تسلیت بگویند.

۳- سرهنگ پیاده ستاد محمود صباغ، آزاده‌مردی از کرمان متولد سال ۱۳۱۲، پس از طی دبیرستان نظام و دانشکده افسری در سال ۱۳۳۵ با درجه ستوان دومی فارغ التحصیل گردید.

او نیز دوره‌های تخصصی نظامی را تا پایان دوره فرماندهی ستاد دانشگاه جنگ طی کرد.

ادب شخصی و ذاتی او همواره با انضباط نظامی و اطلاعات عمومی وسیع و تحصیلات عالی نظامی اش از او انسانی والا و السری شایسته ساخته بود آنچنانکه نه تنها مورد علاقه فرماندهان خود قرار داشت، بلکه به‌علت همین صفات ارزنده در سال‌هایی که در دانشگاه جنگ پاکستان به‌سمت استادی مشغول خدمت بود چنان اثرات خوبی در روح افسران آن کشور باقی گذاشت که پس از چندین سال مراجعت از پاکستان و هنگامی که خیر شهادت او در میان افسران ارتش پاکستان منتشر گردید، دانشگاه جنگ پاکستان همه کلاس های خود را تعطیل و کلیه افسران و دانشجویان در آمفی تاتر دانشگاه جمع و به‌احترام شهادت او یک دقیقه سکوت

اعلام کردند.

۴- سرهنگ پیاده ستاد غلامعلی دیده‌پور، فداکار مردی از کاشان متولد سال ۱۳۱۳. او نیز تحصیلات متوسطه را در دبیرستان نظام و تحصیلات عالی را در دانشکده افسری به‌پایان رسانید و در سال ۱۳۳۷ به‌درجه‌ستوان دومی مفتخر گردید.

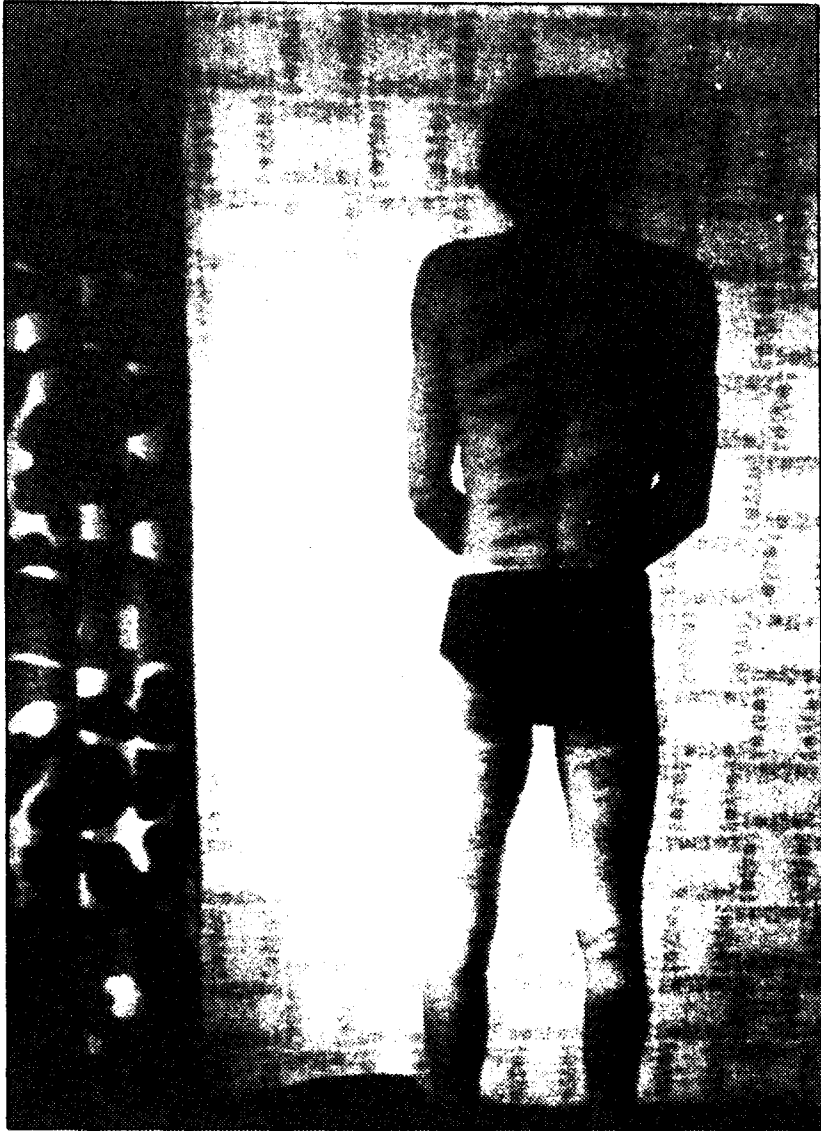
سرهنگ دیده‌پور نیز مراحل آموزشی مقدماتی و عالی و فرماندهی ستاد را با موفقیت طی کرده بود و کلیه سال های خدمت خود را تا روز ۲۲ بهمن در گارد شاهنشاهی گذرانده بود.

او به‌علت نسبتی که با فرمانده و آموزگار شهید، نیکسار ارتشبد اویسی داشت، مردانگی، دلاوری و میهن پرستی را بیش از دیگر افسران، از آن بزرگمرد ارتش شاهنشاهی آموخته بود.

۵- سرهنگ پیاده ستاد ابراهیم صیرفی، متولد نهران، به‌سال ۱۳۱۴ و فارغ التحصیل سال ۱۳۳۷ دانشکده افسری بود. او که از دوران دانشجویی از کشتی‌گیران خوب ارتش بشمار میرفت، کلیه مراحل و مدارج تحصیلی دوران افسری را تا پایان دوره فرماندهی و ستاد دانشگاه جنگ طی نمود.

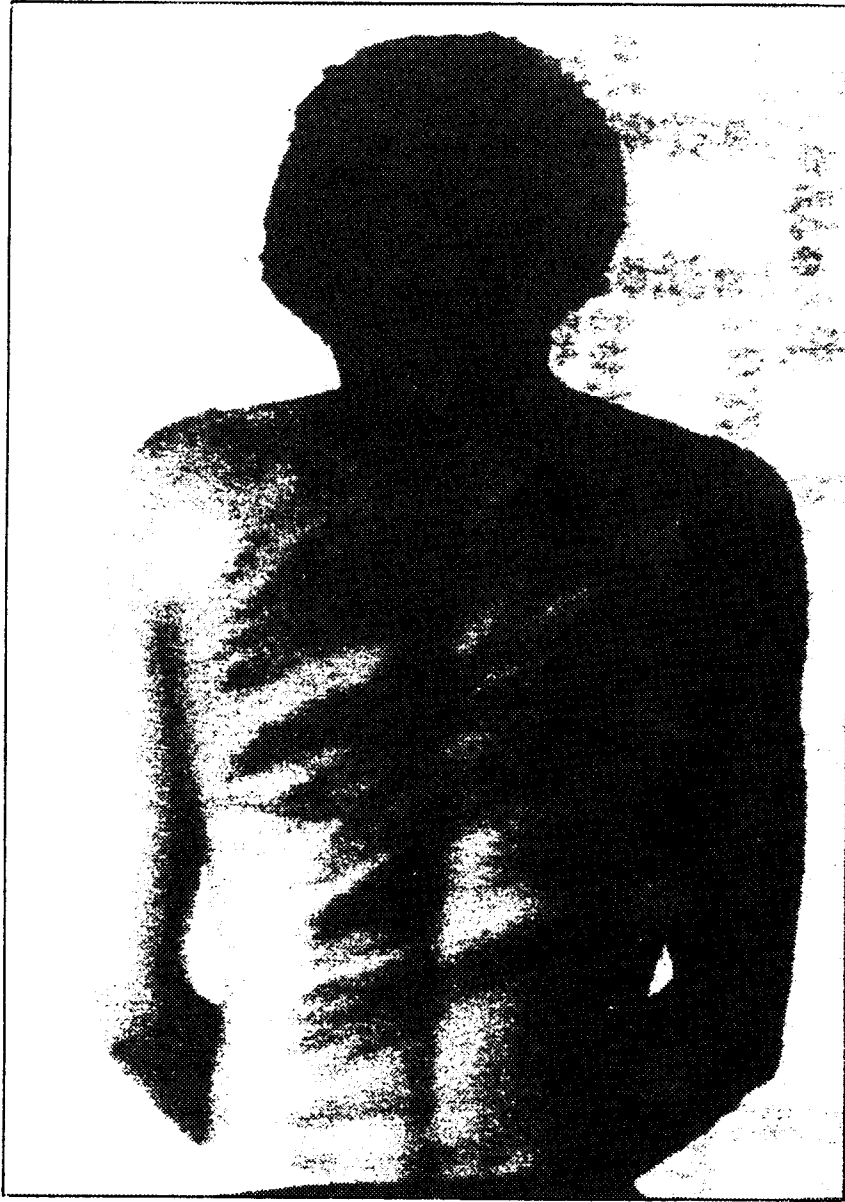
روحیه عالی، چهره همیشه خندان و نشاط همیشگی او عبوس ترین و دل‌مردترین افراد را بی اختیار به‌شادی وامیداشت و هیچکس نمی‌دانست که در پس آن ظاهر شاد و شاداب چه غمی از ویرانی و اشغال ایران، جای گرفته است که نهایتاً این غم ایران او را به‌پای تیر اعدام کشانید.

گرچه این مختصر برای عظمت حماسه این دلاور مردان که شکنجه شدند و جان باختند ولی در پای اهریمن زانو نزدند، کافی نیست، ولی می‌تواند درودی باشد به‌روان تابناک آنان، و سوگندی که فراموششان نکرده و خاطره‌شان را گرامی می‌داریم.



سahین دالفك (مسعود سلیمی) ، پسر سردار آمارد که بسختی در زندان اوین تازی پرستان شکنجه گردیده و بازگویی آن بافرتور تنی زخم‌دار در بیشتر رسانه‌های بیرون مرزی به ویژه دفترهای "حقوق بشر و بخشودگی جهانی" (۱۹۸۷) هم آمده است ، وی و پدرش امیر حسین در نخستین تازش‌آخوند ها با زره پوش و تانگ به عموهایش آل دالفك (ستار سلیمی) و دکتر منوچهر سلیمی ، در سپیدهدم روز سوم اسفند ماه ۲۶۸۶ ایرانی ناگهان به گروگان گرفته شدند و از آنان به گونه سپردر برابر واکنش عموهایش بهسره گرفتند تا نخستین آماج گلوله باشند .

از آن پس این پسر و پدر هیچگاه دست از پیکار میهن پرستانه در راه آزادی برنداشتند که سرانجام ناگزیر برای رهایی جان خود از گزند دکانداران دین و تازی پرستان به کشور سوئد پناهنده گردید و پدرش تیرباران شد .



Jeune étudiant, peu après sa sortie de prison : il n'a jamais été inculpé ni jugé. Aucune procédure légale ne lui permet d'obtenir réparation pour ses blessures.

AMNESTY INTERNATIONAL

IRAN

LA RÉPUBLIQUE ISLAMIQUE
ET LES VIOLATIONS
DES DROITS DE L'HOMME

AETAI

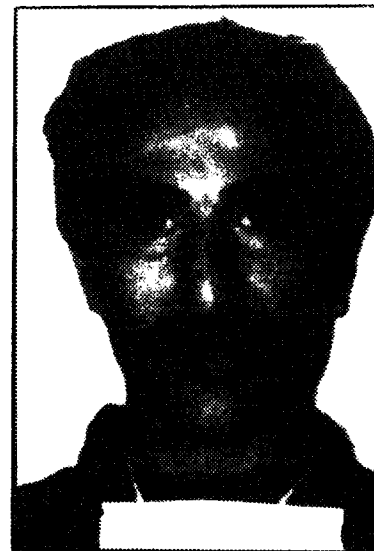
" وطن "

ماوای من ای ایران ای دینم و ایمانم
تو گلشن جاویدی من مرغ غز لخوانم
در دامن پر مهتر برگیر و نیازم ده
با عشق توام زنده دور از تو پریشام
بایاد تو دلشادم بی مهتر و افسرده
من شعر بهارانم با نام تو میخوانم
تو میداه فرهنگی ناموس جهان هستی
فر است بتو زیبنده خورشید درخشانم
هان بهر چه نالانسی سرگشته و حیرانی
جانم برهت بادا ای مهد دلیرانم
از جور ستمکاران گردیده دلت پر خون
یارب نشود هرگز پژمرده گلستانم
تا شوکت دیرینه آید سراغت باز
خواهم که فدا سازم هم آذر و پورانم
گر کشته شوی آرش در راه وطنخواهی
جاوید شود نامت چون نام نیاکانم

*

" مامن دارا "

حقیرش منگر ای عابر تو این کوی خراب آباد
که اینجا خسروانی کاخ جمشید است و شاه داد
نخستین جایگاه جلوه یزد بد این سامان
سراسر عشق و ایمان بود و مردم جملگی دلشاد
به دانه نگاه شاپورش که مهد علم دنیا بود
فروزان مشعلی در قلب ظلمت همچو آذر پاد



از یاد داشتهای پراکنده بهروز خسروی
خردم را با قرآن و اسلام و مسلمانی ستیزی آشتی ناپذیر است بپیم
آن دارم که این دو دشمن سازش ناپذیر سرانجام سرم را بریاد فنا دهند
زیرا همانگونه که در یک جامعه اسلام زده خرد و اندیشه را پایگاهی
نیست، اسلام و مسلمانی نیز در خرد جانی ندارد.

xxxxxxxxxxxx

سرودهای کوتاهی از شاهین جوان بهروز، خواهرزاده آله
آمارد (دکتر سلیمی) که به گناه میهن پرستی و آزاد یخواهی دستگیر
و در شهریور ماه ۲۶۹۶ ایرانی پس از دو سال و نیم شکنجه در زندان
اوین تیرباران گردید. پدرش خسروی بزرگ نیز پس از کوتاه زمانی از این
واقعیه با سکنه قلبی درگذشت.

هزاران مرد وزن در جستجوی علم و دانش بود
 به دورانی که در دنیا نبود از مکتبی بنیاد
 سپاه جاودانش یکی که تا ز عرصه دنیا
 عنان دار بزرگی بود و دانش بود و عدل و داد
 به کاخ تخت جمشیدش همه شاهان خراج آور
 زمصر و بابل و یونان و روم و سومر و آکاد
 به کوه بیستونش بنگر و نقش ملائک بین
 به کاخ داریوشی جایگاه آن بزرگ استاد
 بخوان گفتار نیکش را بدان پندار نیکش را
 که با کردار نیکویش به دنیا درس حکمت داد
 که اینجا خفته در خاکش هزاران گرد نام آور
 ز جمشید و خشایار و قباد و آرش و فرهاد
 و این آله‌ها روئیده از خون دلیران است
 که در دسرخ از خون هزاران رستم‌دستان فرخزاد
 حقیرش منگر ای عابر که اینجا مأمن داراست
 کنون گریبانش ویران و فرهنگش شده از یاد
 بیا بشنو حدیث این سیه تقدیر بد فرجام
 که چون شد فرو شوکت زمین میان بر باد
 گروهی جاهل خونخوار و بوی تدبیر صحرانگرد
 بدور از خوی انسانی مرید مکتب شیاد
 همان وراثت فرهنگ پلید جهل و سفاکی
 تمام می زادگان مکتب زنده بگوز و شیوه الحاد
 به ترفندی نوین چون باد وحشتزای ویرانگر
 شبیخون زد بر این سامان بفرمان بت جلاد
 بنام کافری گردن زدند پیران دانا را
 بخون غلطان نمودند صد هزاران نوجوان را
 زنا را با اسارت سوی بازار فروش بردگان بردند
 وزین سودای سنگین جاهلان را خاطر آسوده و دلشاد

تمام هستی و دارائی و فرهنگ غارت شد
 تمام شهرها ویران شدند زان آتش بیداد
 فنا گردید علم و دانش و دین اهورائی
 دریغ از خاک شیرانی که شد جولانگه اضداد
 تو ای عابر بیفشان اشک حسرت زین گون بختی
 که شد فرهنگ بی همتای ایران محو استبداد

" آرش "

این شعر در پاسخ اظهارات یک جهانگرد آلمانی سروده شده که در
 زمان حکومت آخوندها مثنوی خاک را از زمین تخت جمشید برداشته
 بر باد میدهد و میگوید ای خاک چرا این همه شکست پذیری .

" بیداد "

وطن آشفته و غمگین قدش خم گشته از بیداد
 سراپا غرقه اندر خون شکسته در گلو فریاد
 نه امید به عیاری نه پیکری از سپه داری
 در بیع از ما من دارا که شد جولانگه شیاد

*

" اعدام آزادی "

در ایران من بدار ظلم دیدم گشته خلق آویز آزادی
 کفن آماده از بهر زالیاف محبت عشق و هم شادی
 مهیا بود تا بوتش ز چوب تخت کیکاوس
 برای و حکم علم و دانش و فرهنگ و آبادی

گشت

*

" همت "

خدا را هم وطن برخیز ایران غرقه در خون شد
گلستانش بدست دشمن جلادها موم شد
به مسلخ میبرند هر دم هزاران غنچه گل را
کجا شده مت مردانه و بی باکیت چون شد

*

" خمینی نامه "

ای روح خدا کز شرفست نیست علامت
بیداد تو در کشورجم کرده قیامت
آنقدر که در حيله گری رندی و استاد
روباہ کند پیروی از خط و مرامت
شیطان که به نیرنگ بود شهره آفاق
در پای تو افکنده سپر گشته غلامت
داری نسب از شمر و هم از هندی مرتاض
زنان بتوارث آمده انواع کرامت
بر حرف کسی گوش مده گرچه بگویند
داده است تو را انتل جن شغل امامت
این امت خرالیق خربندگی تو است
گر جو بدهی یا ندهی هست بکامت
آری بکش آتش بزن این امت خرا
زیرا که امامی و معافی ز غرامت

آرش

امت خراشاره به آن دسته از وطن فروشانی است که در غالب سپاه
بسیج، حزب اله، سا و اما و غیره در جهت اهداف کثیف خمینی دجال
بقتل و غارت میهن پرستان همت گماشته اند و استقلال و آزادی و فرهنگ
ملی را بر باد میدهند.

" حجله خونین "

بدورانیکه در دنیا همه ویرانه ها آباد میگردد
در ایران خانه آبا دما ویرانه از بیداد میگردد
شکسته در گل و فریاد آزادی و آزاده
بخواری در غل و زنجیر استبداد میگردد
عروسان در میان حجله خونین خود غلطان
سراپا غرقه در خون پیکر داماد میگردد
سپه داران کشور جمله پای جوخه اعدام
فلسطینی به ارتش رهبر و استاد میگردد
قضا را بین که پرچمدار آبا دانی و فرهنگ
گرفتار گروهی جاهل و شیاد میگردد
اوینها گشته همچون ازدهائی در دل ایران
بکا مش هر زمان صدها جوان راد میگردد
فغان و ناله می آید ز هر کنجی در این کشور
خمینی زین مصیبتها بسی دلشاد میگردد
ولی آرش چه خوش فرموده استاد سخن یزدی
که بنیان جفا و جور بی بنیاد میگردد
طپیدنهای دلها ناله شد آهسته آهسته
رسا تر گرسود این ناله ها فریاد میگردد

*



سردار آمارد امیر حسین سلیمی برادر بزرگتر دکتر منوچهر سلیمی از نامداران خانواده شاهینهای سیاه که پیوسته با «جمهوری خونخوار اسلامی» در نبرد بود و بارها دستگیر و زندانی شده بود سرانجام در روز هفتم خرداد ماه ۲۶۹۷ ایرانی در زندان اوین تیرباران شد و این سومین تیرباران شده خانواده سلیمی به دست دکانداران دین میباشد.

* * *

یادداشت‌های پراکنده فرخ آمارد (امیرحسین)

اسلام و مسلمانی بویژه تشیع واپسگرا دشمن ناشتی ناپذیر خنده و شادی و ساز و آواز و علم و دانش و فرهنگ و هنر و دوست شماره یک خودآزاری و گریه و زاری و استخوان پرستی و زیارت مردگان تازی کشنده نیاکان ماست.

بارزترین زشتکاری اسلام در ایران اینست که ملت ایران را ناخودآگاه دشمن پرست بار آورده است، بجای اینکه آنان به فداکاری و جانبختگی نیاکان خود ببیندند و ارج نهند در سوگ قاتلان آنان به عزاداری می نشینند و مجالس بزرگداشت پر هزینه نیز برقرار مینمایند و شرم آورتر اینکه نام ننگین آن تبهکاران بی فرهنگ تازی را بر فرزندان خود مینهند، بسی شادمانم که نام تازی (حسین) را از رویم برداشتم و فرخ آمارد نهادم.

اعدام‌های پنهانی مخالفان رژیم ادامه دارد

خبر واصله از تهران حاکی است که آقای حسین سلیمی، معروف به «سردار آمارو» از ایرانیان میهن پرست را در زندان اوین به اتهام فعالیت سیاسی علیه رژیم و کوشش برای برقراری حکومت مشروطه اعدام کرده‌اند. شادروان حسین سلیمی از دو سال و نیم پیش دستگیر و در زندان اوین زندانی بود.

دکتر منوچهر سلیمی، برادر کوچکتر شادروان حسین سلیمی نیز ۸ سال پیش در شبانگاه سی ام آذرماه ۱۳۶۰ در زندان اوین اعدام شده بود. وی که استاد دانشگاه در حقوق بین المللی و نماینده مجلس شورای ملی بود هنگام اعدام ۳۸ سال بیشتر نداشت.

افزون بر شادروانان منوچهر و حسین سلیمی، خواهر زاده جوان آنان به نام بهروز خسروی را نیز در فاصله شهریور تا مهر ماه سال گذشته، همراه با بسیاری دیگر از زندانیان سیاسی اعدام کرده‌اند.

اعدام شادروان حسین سلیمی از مواردی است که خبر آن به ندرت به خارج از کشور میرسد و نشان دهنده این است که ادعاهای حکومت اسلامی در مورد نبودن اعدام‌های پنهانی، تا چه اندازه دورغ و نادرست است.

شرم آور تر این که ۸ سال پس از اعدام شادروان دکتر منوچهر سلیمی، روابط عمومی دادستانی انقلاب اسلامی با آگهی در روزنامه اطلاعات در شماره ۱۸۷۲۵ مورخ ۱۹ فروردین ۱۳۶۸ شادروان منوچهر سلیمی را برای حضور در دادستانی انقلاب اسلامی تهران «اوین» و محاکمه فرا خوانده و تاکید کرده بود که در صورت عدم حضور در دادگاه غیابا محاکمه خواهد شد.

مهر ورزیده یکبار این آیات قرآنی را پروهشکرانه بخوانید و بینشندان بسنجید و پس از رایزنی با حرد دادگرا نه داوری کنید تا دریابید در لجای این آیه ها نه سرنوشت انسانهای جوامع اسلامی بدان بستگی دارد بجز شرکت سه کوش الله ، رسول الله و ولی الله به کسی آزادی داده شده است ؟ به نیزان خریداری شده یا به زنانیکه وسیله تفریح و تفریح هستند ؟ به زنانیکه باید خود را برایگان ببخشند یا به زنان محارم ؟ به زنان زیبای پسر خوانده یا زنان حرمسراییکه در نوشت همحوابیکی به مبارزه برحاسته و در شباب جوانی ناگزیرند پس از مرگ شوهری دهنسال زیر نام دروغین " مادر مومنین " برای همیشماز ازدواج دوباره محروم کردند در حالیکه همسر پیرشان خود را پدر کسی نمیداند تا در تجاوز بر همه زنان آزاد باشد . به مردان نابرابر در حقوق انسانی چون برده و غلامکه اجازه خریدن خود را نیز از مالکان خویش ندارند و یا بهمسایگان حفته در خواب نازیکه ران و دودکانشان مورد شبیخون و تازش و کشتار و عارت فرار میکیرند ؟ اگر با توجه بوجدان بیداررد پاییی از آزادی و حقوق بشر و برابری زنان با همومردان با یکدیگر (نه برابری زن و مرد) که در اسلام هر محض است در این سند قانون اساسی غیر قابل تغییر هزار و چهارصد ساله اسلامی یافتید بهشت موعود با همه وعده های " حور و غلمانش " از آن شما باد .

در پایان امیدوارم در سایه خرد نیک ملت نجیب این مرز و بوم اهورایی از شر دج اندیشان دغلدار سیاه و سعید ، عمامه بصران و برخی از کلاه بصران بدتر از آخوند نجات یابد که پیشرمانه حاضرند برای چند روز ریاست و حکومت ملتی آزاده و با فرهنگ را قرضها در زیر زنجیر بردگی و بندگی و غلامی تازیان اهریمن منش نگاهدارند ، با امید بر بیداری هر چه زودتر ملت کمره نگاهداشته شده ایران و نبردیی آشتی ناپذیر با همه آزادی نشان از هر گروه و طبقه و در هر مقام و مرتبه ای که بوده باشد . اساس رهبری در ایران آینده باید در گسترش فرهنگ ملی به جای تازی پرستی و کوشش پیگیر در روشنکری هر چه بیشتر فرهنگ و تاریخ و مبارزه آشتی ناپذیر با استحمار مذهبی باشد .

آیات قرآنی زیر برداشت شده از ترجمه " الهی قمشای " که در تاریخ ۱۳۷۲/۲/۱۷ زیر پرونده ۶۲ بکواهی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی رسیده است .

سوره النساء

و هر که را وسعت و توانائی آن نباشد که زنان پارسای با ایمان (و آزاد) گیرد پس کنیزان مؤمنه که مالک آن شدید بزنی اختیار کنید خدا آگاه تر است بمراتب ایمان شما که شما اهل ایمان همه (از زن و مرد بعضی از جنس بعضی دیگر یعنی همه مؤمن) و در رتبه یکسانید پس با کنیزکان مؤمنه با اذن مالکش (بی هیچ کبر و نخوت) ازدواج کنید و مهر آنها بدان چه معین شده بدهید کنیزکانی که عقیف باشند نه زناکار و نه رفیق و دوست دار پس چون شوهر کردند چنانچه عمل زشتی از آنها سرزند بر آنها نصف عذاب زنان پارسای آزاد است این حکم (کنیز را بزنی گرفتن) درباره کسی است که بترسد مبدا به رنج افتد (یعنی بزحمت عزوبت یا گناه زناکاری افتد) و اگر صبر کنید (تا و معیت یافته و زنی آزاد بگیریید) برای (نظم خانه و تربیت فرزند) شما بهتر است و خدا بخشنده و مهربان است (۲۵)

سوره الروم

خدا برای هدایت شما هم از عالم خود شما مثالی زد (شما فکر کنید) آیا هیچ يك از غلام و کنیزان ملکی شما در آنچه (از مال و حقوق و مقام که) ما روزی شما گردانیدیم با شما شریک هستند ؟ تا شما و آنها در آن چیزی هیچ مزیت مساوی باشید ؟ و همانقدریمی که شما از نفوس خود دارید هم از آنان دارید ؟ (هرگز ندارند و هیچ آنها را شریک و مساوی با خود نمیدانید پس چگونه مخلوقات مملوک خدا را با خدا شریک گرفته و مبرود خود بگردانید) ما چنین مفصل و روشن آیات خود را برای مردم با عقل و هوش بیان میکنیم (۲۸)

سوره النحل

خدا مثلی زده (بشنوید) آیا بنده مملوک کی که قادر بر هیچ (حتی بر نفس خود) نیست با مردی آزاد که ما با ورزق نیکو (و مال حلال بسیار) عطا کردیم که پنهان و آشکار هر چه خواهد اتفاق میکند این دو یکسانند هر گز یکسان نیستند (مثل بت و خدا و بت پرست و خدا پرست بدین تمثال ماند) ستایش مخصوص خداست و لیکن اکثر مردم آگاه نیستند (۷۵) و خدا مثلی زده (بشنوید) دو نفر مرد یکی بنده ای باشد گنگ و از هر جهت عاجز و کل بر مولای خود و از هیچ راه خیری بمالک خویش نرساند و دیگری مردی آزاد و مقدر که بر خلق بعدالت فرمان دهد و خود هم بر اه مستقیم باشد آیا این دو نفر یکسان هستند (هر گز یکسان نیستند مثل کافر و مؤمن بدین تمثال ماند) (۷۶)

پیغمبر اولی و سزاوارتر به مؤمنان است از خود آنها (یعنی باید حکم و اراده او را مؤمنان مقدم بر اراده خود بدانند و از جان و مال در اطاعتش مضایقه نکنند) و زنان پیغمبر «ص» (در اطاعت و عطف و حرمت نکاح به حکم) مادران مؤمنان هستند و خویشاوندان نسبی شخص (در حکم ارث) بعضی بر بعضی دیگر در کتاب خدا مقدمند از مهاجر و انصار (که با هم عهد برادری بسته‌اند) مگر آنکه به نیکی و احسان بر دوستان خود از مهاجر و انصار وصیتی کنید که این (تقدم وصیت بر ارث خویشان هم) در کتاب حق مسطور گردیده است ﴿۱۶﴾

پیغمبر را در حکمی که خدا (در نکاح زنان پسر خوانده) بسر او مقرر فرموده گناهی نیست سنت الاهی در میان آنان که درگذشتند هم اینست (که انبیاء را توسعه در امر نکاح و تحلیل برخی محرمات است) و فرمان خدا حکمی نافذ و حتمی خواهد بود ﴿۱۷﴾ این سنت خداست در حق آنان که تبلیغ رسالت خدا به خلق کنند و از خدا میترسند و از هیچکس جز خدا نمیترسند و خدا برای حساب و مراقبت کار خلق به تنهایی کفایت میکند ﴿۱۸﴾ محمد «ص» پدر هیچکس از مردان شما (زید یا عمرو) نیست (پس زینب زن فرزند پیغمبر نبود و پس از طلاق او را تواند گرفت) لیکن او رسول خدا و خاتم انبیاست و خدا همیشه (حکمش و فوق حکمت و مصلحت است زیرا او) بر همه امور عالم آگاهست ﴿۱۹﴾

و نباید هرگز رسول خدا را (در حیات) بیازارید و نه پس از وفات هیچگاه زناش را به نکاح خود در آورید که این کار نزد خدا (گناهی) بسیار بزرگ است ﴿۲۰﴾

زیر نویس برک ۴۲۳ سوره احزاب

۱- خدای شَاطِئَةُ نَفْسِ انبیا (و خصوص خاتم رُسل) را که پس از سیر مِنَ الْغُلُقِ إِلَى الْغُلُقِ و مِنَ الْغُلُقِ إِلَى الْغُلُقِ و مِنَ الْغُلُقِ إِلَى الْغُلُقِ باز مبعوث می‌آید تا خلق را هدایت خلق به سوی خدا فرستاد و آنت اکثر جاهل و برآبد و برترینند پس آن نفوس ضعیفه الیه باید بسی رنج و مشقت و جور و آزار آنت را تحمل کنند و آن ارواح آسمانی لاهوتی باید میان مردم دنیا برای هدایت خلق با انکار و تکذیب خلق به نزاع و جنگ و جدال پردازند خدا در مقابل این وظیفه سنگین و کار دشوار در دنیا به آن رسولان چندین کرامت عطا فرمود (۱) به آنها شرح صدر و خلق عظیم و همت بلند و عزم ثابت بخشیده و (۲) دقت و عفو و کرم عطا کرده دیگر (۳) به آنها در مقام سرگرمی و رفیع خستگی آنها از آزار آنت هم زنان را بر آنان وسیله تفریح و تفریح گردانیده و این محبت به زن زنجیر غلامی است که آن طایران مرغی لاهوتی زود از نفس طبیعت پرواز نکنند لذا در امر زنان خدا بر پیغمبر اکرم حضرت محمد «ص» هم در این آیه مبارکه آزادی و دست مقرر داشته که به (تشیبیه یا ختیرا) از هم و اندوهها و آزار آنت تا حدی بیاساید و این سیاست الاهی است چنانکه بر پیشوایان علمی و زمامداران خلق و مؤمنان حقیقی بالغ نظر هم قوت افعال میل جنسی بیشتر عطا شده چون آلام و غموم و غموشان بیشتر است.

سوره عادیات درمکه معظمه نازل شده و مشتمل بر یازده آیه میباشد بنام خدای بخشنده مهر باز

قسم باسانی که (سواران اسلام در جهاد کفار تا خند تا جانیکه) نفسشان بشماره افتاد (۱) و در ناخن از دم ستوران بر سنگ آتش افروختند (۲) و (بردشمن شیخون زدنند) تا صبحگاه آنها را بغارت گرفتند (۳) و گرد و غبار (از دیار کفار) برانگیختند (۴) و سپاه دشمن را در میان گرفتند (مفسرین گفتند رسول «ص» سه بار سپاهی بریاست سه تن از اصحاب (عمر ابو بکر و عاص) بجنگ دشمن فرستاد و هر سه ترسیدند و بی نتیجه بازگشتند آنگاه علی «ع» را امیر لشکر فرمود حضرت از بی راه رفتن ناگاه بردشمن شیخون زد و صبحگاه اسیر و غنیمت بسیار گرفت و از جنگ فاتح بازگشت و این سوره در شأنش نازل شد (۵)

ای پیغمبر (گرامی) ما زانی

را که مهرشان ادا کردی بر تو حلال کردیم و کنیزانی را که بنیعت خدا تو را نصب کرد و ملک تو شد و نیز دختران عمو و دختران عمه و دختران خالو و دختران خاله آنها که با تو از وطن خود هجرت کردند و نیز زن مؤمنه ای که خود را بر رسول بپوشد و مهر ببخشد و رسول هم بپوشد مایل باشد که این حکم (هبه و بخشیدن زن و حلال شدن او) مخصوص تو است دون مؤمنان که حکم زنان عقدی و کنیزان ملکی مؤمنان را (بیشتر با شرایط و عدد و حقوق آنها بر شوهر همه را) بپوش خود بیان کردیم این زنان همه را که بر تو حلال کردیم (در زمان امت با حکم نکاح مفید نکردیم) بدین سبب بود که بر وجود (عزیز) تو در امر نکاح هیچ حرج و زحمتی نباشد و خدا را بر بندگان مغفرت و رحمت بسیار است (۵۰) تو ای رسول هر یک از زنان را خواهی نوشتن مؤخر دارو هر که را خواهی بخود بپذیر و هم آنرا که (بقهر) از خود راندی اگرش (بمهر) خواندی باز بر تو باکی نیست این (آزادی و مختار مطلق بودن بر زنان) بهتر شادمانی دل و روشنی دیده آنهاست و هر گز هیچیک باید محزون نباشند بلکه بآنچه ایشانرا عطا کردی همه خشنود باشند و خدا بهره چه در دل شما مردم است آگاهست و خدا بر (نیکو بد خلق) دانا و (بر عفو و انتقامشان) بردبار است (۵۱)

هیچ مرد وزن مؤمن را در کاریکه خدا و رسول حکم کنند اراده و اختیاری نیست (که رأی خلافی اظهار نمایند) و هر کس نافرمانی خدا و رسول کند دانسته بگمراهی سختی افتاده است (پیغمبر زینب دختر عمه اش را بزید غلام آزاد کرده ازدواج کرد و زینب گفت من از اشراف قریشم غلامی را بشوهری بپذیرم این آیه نازل شد بپذیرفت) (۳۶) و چون تو با آنکس که خداش نعمت اسلام بخشید و تو اش نعمت آزادی (یعنی زید حارثه) بصیحت گفتی بروزی را که همسرست نگهدار و از خدا بترس (و طلاقتش مده) و آنچه در دل پنهان میداشتی (که زینب را بگیری و حرمت ازدواج با زن پسر خوانده را که در جاهلیت بود منسوخ کنی) خدا آشکار ساخت و تو از مخالفت و سرزنش خلق ترسیدی و از خدا سزاوارتر بود به ترسی پس ما هم (بدین غرض) چون زید از آن زن کام دل گرفت (و طلاقتش داد) او را بکناح خود آوردیم تا بعد از این مؤمنان در نکاح زنان پسر خوانده خود که از آنها کامیاب شدند (و طلاق دادند) بر خویش جرح و گناهی نپندارند و فرمان خدا بانجام رسید (۳۷) پیغمبر را در حکمی که خدا (در نکاح زنان پسر خوانده) بر او مقرر فرموده گناهی نیست سنت الاهی در میان آنان که درگذشتند هم اینست (که انبیاء را توسعه در امر نکاح و تحلیل برخی محرمات است) و فرمان خدا حکمی نافذ و حتمی خواهد بود (۳۸)

و آنانکه وسیله نکاح نیابند باید عفت نفس پیشه کنند تا خدا آنها را بلطف خود بی نیاز گرداند و از بردگان آنانکه تقاضای مکاتبه کنند (یعنی خواهند که خود را از مولا بمبلغی مشروط یا مطلق خریداری کنند) تقاضای آنها را اگر خیر و صلاحی در ایشان مشاهده کنید بپذیرید و (برای کمک به آزاد شدن آنها) از مال خدا که بشما اعطا فرموده (یعنی از زکوة و صدقات در وجه مال المکاتبه) به آنها بدهید و کنیزکان خود که مایلند بهفت زنهار برای طمع مال دنیا جبراً بزنا و ادا نکنید که هر کس آنها را اگر اه بزنا کند خدا در حق آنها که مجبور بودند آمرزنده و مهربانست (لیکن شمارا بجای آنان عقاب خواهد کرد) (۳۳)

سورۀ تحریم در مدینه طیبه نازل شده و مشتمل بر دو آیه می باشد

بنام خدای بخشنده مهربان

ای پیغمبر گرامی برای چه آنرا که خدا بر تو حلال فرمود تو بر خود حرام کردی تا زنان را از خود خشنودسازی در صورتیکه خدا آمرزنده و مهربانست (بر هیچکس خصوص بر تو رسول گرامیش سخت نخواهد گرفت) (در تفسیر وارد است که روزی حفصه با اجازه رسول بخانه پدرش عمر رفت پیغمبر با ماریه در حجره حفصه خلوت کرد ناگه رسید و غوغا انگیخت که تو نوبت من با کنیزی خلوت کردی و آبروی مرا نزد زنان بردی حضرت برای خشنودی او فرمود من ماریه را بر خود حرام کردم ولی این سر نزد تو است با هیچکس مگوی او بفور عایشه راهم آگه ساخت. او هم با رسول راجع بماریه گفتگو کرد حضرت بر عایشه نیز سوگند خورد که ماریه را ترک گوید آندوزن شاد شدند و این آیه نازل گردید (۱) خدا حکم کرد بر شما که سوگندهای خود را (بکفار) بکشائید او مولای شما بنندگان (و حکمش نافذ) است و هم او بهر چیز عالم دانا و بحکمت امور خلق آگاهست (۲) وقتی پیغمبر با بعضی زنان خود (یعنی با حفصه سخنی) راجع بماریه با ریاست ابوبکر و عمر) برآز گفت (و با وسپرد) آنزن چون خیانت کرده و دیگری (یعنی عایشه) را بر سر پیغمبر آگه ساخت خدا بر سولش خیر داد و او بر آنزن برخی را اظهار کرد (و برویش آورد) و برخی را از کرم برده داری نمود و اظهار نکرد آنزن گفت رسول ترا که واقف ساخت (که من سر تو بر کسی فاش کرده ام) رسول گفت مرا خدای دانای آگاه (از همه اسرار عالم) خیر داد (۳) اینک اگر هر روز بنده گاه خدا تو به کنیز و است که البته زلهای شما (خلاف رضای پیغمبر و ص) میل کرده است و اگر با هم بر آزار او اتفاق کنید باز (هرگز بر او غلبه نکنید که) خدا یار و نگهبان اوست و جبریل امین و مردان صالح با ایمان (یعنی علی (ع) بروایت عامه و خاصه) و فرشتگان حق یار و مددکار اویند (۴) امید هست که اگر پیغمبر شما را طلاق داد خدا زنتی بهتر از شما بیچانتان با او همسر کند که همه با مقام تسلیم و ایمان و خضوع و اطاعت اهل توبه و عبادت رهسپار (طریق معرفت) باشند چه بکر چه غیر بکر (۵)